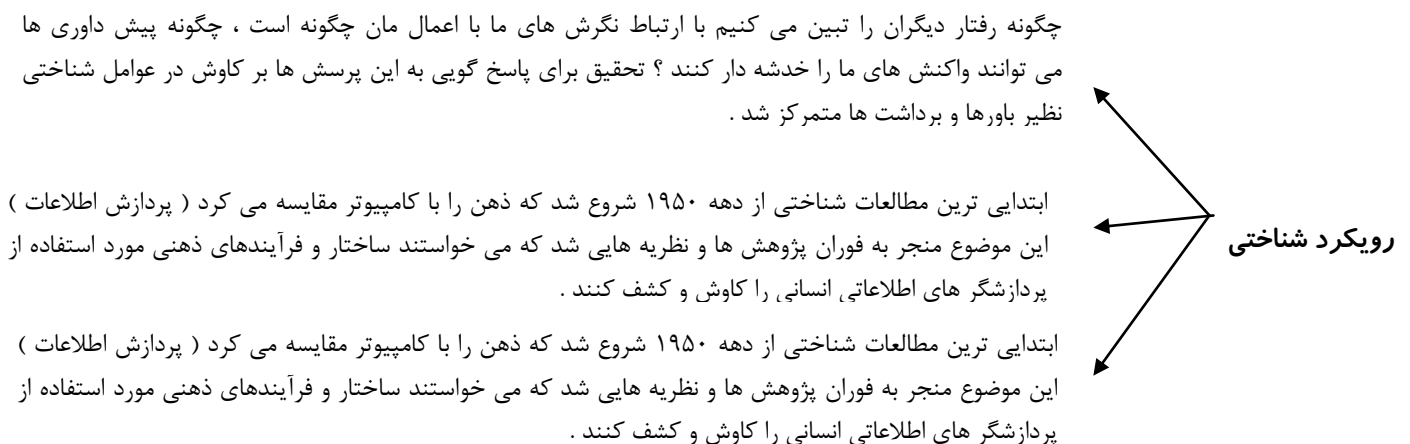
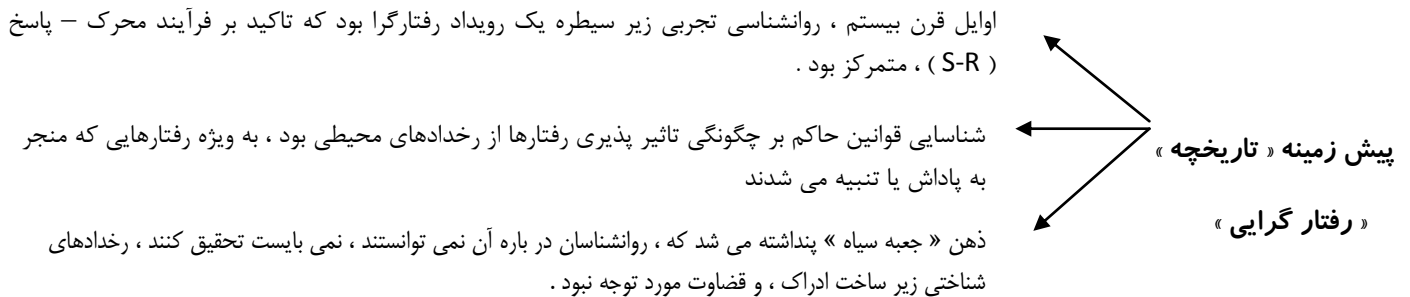
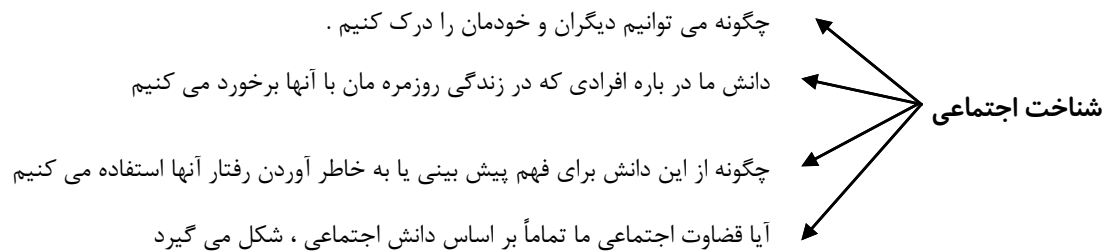


## فصل اول

چگونه خود، دیگران و جهان را درک کنیم

تعریف روانشناسی اجتماعی: روان شناسی اجتماعی به مطالعه فرد در اجتماع می پردازد.



## مقایسه روانشناسی اجتماعی سنتی و مدرن :

- ✓ روانشناسان اجتماعی ، به زودی ارتباط این انگاره های جدید با علاقه های سنتی خود را بازشناسی می کنند . مثال ← بانک ، کتابدار
- ✓ دریافت های بر آمده از تحقیق هایی که قوانین استنباطی مورد استفاده می شود برای قضاوت در باره رخدادهای اجتماعی غیر قطعی مانند رفتار اجتماعی افراد کاربرد پذیر است .
- ✓ علاوه بر علاقه روز افزون به عناصر شناختی مانند باورها و اسناد دهی ها ، روانشناسان اجتماعی از دیر باز به دو مفهوم دیگر نیز علاقه مند بودند ← انگیزش و عاطفه
- ✓ نظریه ناهم سازی ← موضوعی است که انگیزه های ما می تواند بر باورهای ما تاثیر بگذارد این نظریه بر این باور استوار است که انگیزش برای کاهش تنش نامطلوب بین باورهای متضاد می تواند منجر به تلاش برای تعدیل یکی از این باورهای مغایر شود . « فستینگر »
- ✓ یکی دیگر از مسیرهای مهم تحقیق ، پژوهش پیرامون نگرش های مختلف و تاثیر آنها بر رفتار همواره نقش عاطفی را در تعریف مفهوم نگرش ، اساسی فرض می کند .
- ✓ تا اواخر ۱۹۸۰ ، بیشتر نظریه ها و تحقیق ها در علم شناخت اجتماعی متمرکز بر شناخت های نسبتاً « سرد » بود . که در بازنمایی مفاهیم اجتماعی و استنباط های ناشی از آنها دخیل هستند . در سال های اخیر ، دوباره نسبت به شناخت های نسبتاً « گرم » زیرساز انگیزش و عاطفه علاقه مندی هایی دیده می شود .
- ✓ شناخت های نسبتاً گرم : چگونه هدف ها ، تمایل ها و احساس های ما بر شیوه یادآوری رخدادهای اجتماعی و مغناطیسی به آنها اثر می گذارد .

## مرور گذرا :

- ❖ برداشت ما از جهان اجتماعی پیرامون خود تحت تاثیر دریافت ها ، باورها و نظریه ها و نیز اهداف و احساس های ما قرار دارد .
- ❖ یک موقعیت اجتماعی یکسان ، ممکن است موجب تداعی های گوناگونی برای افراد مختلف شود .
- ❖ حتی ممکن است برداشت یک فرد از یک موقعیت یکسان ، در دفعات مختلف متفاوت باشد زیرا آن فرد هر بار با افکار ، هدف ها و احساس های متفاوتی در ذهن ، با موقعیت روبرو می شود .
- ❖ بخش عمده ای از این برداشت ها تحت تاثیر ذهن ناخودآگاه ما می باشد . از دیگر مباحث عمده می توان به برداشت ها و قضاوت های توأم با اشتباه اشاره داشته باشیم . نخستین عمده خزانه باورها و فرض های ما در باره رفتارهای اجتماعی به لحاظ منطقی ، دقیق و درست است و قوانین استفاده و برداشت از جهان اجتماعی اغلب به ما یاری می رساند . با این وجود ، ما هم چنین دارای باورهای نادرست و قوانین معیوبی ، در ذهن خود هستیم ، که اغلب منجر به گمراهی ما می شود .

## فصل دوم

مفاهیم : بازنمایی دانش اجتماعی

مفاهیم :

- ✓ ما برای درک جهان اجتماعی خود ، متکی به مجموعه ای از مفاهیم هستیم
- ✓ مفاهیمی داریم که مربوط به خصلت های شخصیتی است ، مانند شرمگین شدن
- ✓ مفاهیمی داریم که مربوط به دسته بندی مردمان جامعه می شود مانند : دانشگاه
- ✓ مفاهیمی داریم که به رخدادهای اجتماعی مربوط می شود مانند : مراسم ختم فرد مرحوم
- ✓ در این فصل بحث در باره شیوه های مختلفی که مفاهیم در درک جهان اجتماعی به کمک و ما را در قضاوت های خود راهنمایی می کنند آغاز می شود .
- ✓ پیش از آن که مفهومی در قضاوت های ما پدیدار شود ، ابتدا باید به ذهن ما بیاید .
- ✓ برای فهم این که افراد چگونه مفاهیم را به کار می گیرند ، لازم است که بدانیم چگونه آنها را بازنمایی می کنند . و نیز لازم است دریابیم که سازمان بندی مفاهیم چگونه است و چه نوع ارتباط های درونی بین آنها حکم فرماست .

## مفاهیم چیستند ؟

- ✓ مفاهیم آجرهای بنای شناخت هستند .
- ✓ مفهوم بازنمایی ذهنی یک مقوله ، یا به عبارت دیگر ، مجموعه ای از اشیاء یا امور است که ما گمان می کنیم به یکدیگر مربوط هستند .
- ✓ اینک صرفاً مهم است که بدانیم یک مفهوم ، بازنمایی چنین مجموعه ای در ذهن ما است . دانش ما در باره آن مجموعه و اعضای آن در « مفهوم » خلاصه می شود .
- ✓ مفهوم ما از « وکیل » : ممکن است شامل این موارد باشد . اسناد هایی که فکر می کنیم می توانیم به آن دسته از افراد بدهیم . ( با هوش ، اصل مباحثه و جدل ) . فرضیه هایی در باره این که چگونه این اسنادها با یکدیگر و با آن مجموعه به عنوان یک کل پیوند می خورد . و آنها باید با هوش باشند تا بتوانند وارد مدرسه حقوق شوم .
- ✓ مفاهیم الزاماً چپستی واقعی اشیاء و امور ، افراد یا موقعیت ها را نشان نمی دهد بلکه آن چیزی را نشان می دهد که ما در باره آنها گمان می کنیم
- ✓ برخی مفاهیم مانند سبب یا سخنرانی ، شاید از وضوح کاملی برخوردار باشند ، برخی دیگر مانند ماه عسل یا کتابدار ، دقت کمتری دارند .
- ✓ مفاهیم الزاماً واقعیت را به اجزاء کاملاً جدا از هم تقسیم نمی کند ، بلکه اشیاء امور ، افراد یا رخدادهای را به دسته ها یا مجموعه های گروه بندی می کند که به طور عینی ، دارای معنا هستند .
- ✓ بعضی از واژه ها به قدری کلی هستند که بتوان به هر نوع مفهومی اطلاق شان کرد . مانند بازنمایی های ذهنی ، ساختارهای دانش و طرحواره ها
- ✓ برخی از واژه ها شامل فرض های خاصی در باره ماهیت بازنمایی است . نمونه هایی از این گونه واژه ها شامل پیش الگو و چارچوب است .
- ✓ برخی دیگر به انواع خاصی از اشیاء و امور اشاره می کنند . مانند نگاشته و در باره رخداد و کلیشه ( در باره افراد مختلف ) یاد کرد .

**نکته :** در روان شناسی اجتماعی متداول ترین واژه برای بازنمایی ذهنی ، طرحواره بوده است .

## اصلی ترین کارکردهای مفاهیم :

۱. طبقه بندی
۲. استنتاج اسنادهای تکمیلی
۳. هدایت توجه و تعبیر
۴. برقراری ارتباط
۵. دلیل یابی و استدلال

**طبقه بندی :**

هنگامی که با اشیاء افراد یا رفتاری روبرو می شویم ، آنها را به عنوان نمونه هایی از مفهوم خاص در ذهن خود طبقه بندی می کنیم . طبقه بندی از آن رو مهم است که به ما امکان می دهد اشیاء یا امور مختلف را در یک قالب در نظر بگیریم و از دانش خود در باره طبقه برای درک اعضای منفرد این طبقه ها بهره ببریم . درک مفهوم پزشک ، یا کمک رسان .

**اندریافت ویژگی های اسنادی دیگر :**

همین که نمونه ای را متعلق به یک طبقه فرض کردیم ، می توانیم این مفهوم را ورای اطلاعات و مشخصات آن مورد خاص استفاده کنیم . اگر شخصی را به عنوان پزشک طبقه بندی کنیم ، می توانیم فرض کنیم که این شخص تحصیل کرده و پول دار نیز هست .

**هدایت توجه و تعبیر :**

مفاهیم چارچوبی را برای درک اطلاعات دریافتی و معنابخشی به آنها ، فراهم می کند بدون این مفاهیم تعامل با محیط ، به نظر عجیب می آید . در کلاس درس ، مفاهیمی مانند سخنرانی استاد و دانشجو شما به شما کمک می کند که بفهمید ماجرا از چه قرار است .

**هدایت توجه و تعبیر :**

- ✓ مفاهیم فقط در شناسایی و رخدادها و افرادی که با آنها برخورد می کنیم به ما کمک نمی کنند . بلکه همچنین بر واقعیت اطراف ما سایه افکنده است . مثال : هل دادن سفید پوست ، گریه در مراسم عروسی و تدفین
- ✓ کارکرد تعبیری مفاهیم ، از بطن یافته های اصلی تحقیق و علم شناخت اجتماعی برآمده است . هنگام مشاهده جهان اجتماعی ، ما صرفاً واقعیت عینی را که در مقابل چشم داریم نمی بینیم . بلکه هر یک از ما در شکل دادن به واقعیت خاص خودمان ، نقش ایفا می کنیم .

**برقراری ارتباط :**

مفاهیم امکان برقراری ارتباط موثر با دیگران را فراهم می کند . در حقیقت زمانی که درگیر گفتگو هستیم ، فرض ما بر این است که هر دو طرف معنای مفاهیم مورد استفاده در گفتگو را کاملاً می فهمند . مثال : دویدن ← گفتن ← من یک مار بزرگ دیدم .

**دلیل یابی ( استدلال ) :**

مفاهیم اجزای تشکیل دهنده اندیشه هستند ، ما می توانیم مفاهیم موجود را با یکدیگر ترکیب کنیم تا به اندازه تازه برسیم و اشیاء یا موقعیت های جدید را توصیف کنیم .  
ترکیب مفهوم « نجار فارغ التحصیل از هاروارد » آدم باهوش ، نه چندان مادی .

**فعال کردن مفاهیم :**

- ✓ مفاهیمی که در یک موقعیت خاص به ذهن می آید ، نقش عمده ای در چگونگی درک ما از آن رخدادها و افرادی که در آن موقعیت به آنها برخوردیم ، ایفا می کند .
- ✓ برای مثال : چرا دو فرد برای درک و توصیف موقعیتی مشابه مفاهیم گوناگونی را به کار می برند ؟ چرا برخی افراد « نه » را همان « نه » درک می کنند ، اما بعضی دیگر به معنای « بیشتر سعی کن » در درک می کنند .
- ✓ فعال شدن یک مفهوم در یک موقعیت خاص ، نتیجه تاثیر مشترک جنبه های مختلف محرک ، ابعاد مختلف بافتی که محرک در آن مشاهده می شود و ویژگی های شخص ناظر است .

**فعال کردن مفاهیم :**

۱. ویژگی های محرک
۲. برجستگی ( وضوح )
۳. راه اندازی
۴. دسترسی پذیری دیر پا ( وابسته به عادت )

**ویژگی های محرک :**

ویژگی های محرک آشکارا تعیین می کند که چه مفاهیمی به کار گرفته شود. دشوار است فردی با پوستی چروکیده را جوان بنامیم یا رفتاری پرشور و نشاط را نشانه گوشه تیر تلقی کنیم.

**برجستگی (وضوح) :**

بافت موقعیت می تواند برخی ویژگی های فرد را برجسته تر از دیگر ویژگی ها کند. کسی که از یک بعد خاص، با سایر افراد در موقعیت متفاوت است، به احتمال زیاد مفهوم متفاوتی با همان بعد را در ذهن دیگران فعال می کند. تنها سیاه پوست حاضر در جمع، به احتمال زیاد به عنوان «سیاه پوست» طبقه بندی می شود.

**راه اندازی :**

اصطلاح «راه اندازی» اشاره به هر تجربه یا رویدادی دارد که مفهوم خاصی را در ذهن می آورد. مثال سیاه پوست ← آفریقایی تبار (نه یک زن) شواهد آشکاری وجود دارد که صفات راه انداز مانند «پرخاشگر» یا «سالمند» می تواند تعبیر یک رفتار نسبتاً مبهم در آینده تاثیر بگذارند. حتی می توان نگرش ها یا احساس های افراد را به سوی یک مفهوم راه اندازی کرد که به نوبه خود، این کار به احتمال زیاد سبب می شود که آنها در قضاوت خود از همین مفهوم استفاده کنند.

**دسترس پذیری دیرپا :**

هر فرد مفاهیمی در ذهن دارد که همیشه در دسترس هستند و در صورت لزوم به کار می روند. برای فردی «هوش» به صورت عادت در دسترس است. برای شخص دیگر مفهوم «جنسیت» به صورت عادت در دسترس است. این شخص به احتمال زیاد افراد و رفتارها را به دو دسته مردانه و زنانه طبقه بندی می کند.

**ساختار مفاهیم «مفهوم» :**

این سوال که مفاهیم چگونه در ذهن ما بازنمایی می شود.

**ساختار مفهوم :**

- ✓ دگرگونی الف ← چرخش از دیدگاه کلاسیک به سوی دیدگاه احتمال را گویند.
- ✓ دگرگونی ب ← گویای فهم روز افزون این نکته است که فهرست های حاوی دگرگونی نامرتب نمی تواند آن طور که باید مفهوم را توصیف کند، مفاهیم سرشار اطلاعاتی علی است.

**دیدگاه کلاسیک** ← که گرد ویژگی های توصیف گر لازم و کافی، سازمان یافته است.

**دیدگاه احتمال گرا :**

که گرد ویژگی های متعارف و نه توصیف گر، به صورت انعطاف پذیرتر، سازمان یافته است.

**دیدگاه کلاسیک :**

- ✓ فرض اصلی در دیدگاه کلاسیک بر این است که مفهوم ها را می توان به کمک مجموعه ای از ویژگی های اسنادی لازم و کافی تعریف کرد. برای مثال: برای تعریف مفهوم دانشجو نیازمند به مجموعه ای از ویژگی های هستیم. فقط کسی را می توان دانشجو تلقی کرد که همه این ویژگی ها را دارا باشد.
- ✓ این دیدگاه به خوبی با موضوع گمانه زنی های شهودی ما همخوانی دارد. که ما مایل هستیم تصور کنیم که می توانیم هر مفهومی را به این شیوه تعریف کنیم.

## مهمترین انتقادات وارد بر دیدگاه کلاسیک توسط مدین (۱۹۸۹):

۱. **دشواری در تعیین ویژگی های توصیف گر** ← هر چند فرض بر این است که می توان مفهوم را تعریف کنیم ، اما در واقعیت ، به سختی قادریم مجموعه هایی با ویژگی های اسنادی لازم و کافی برای اغلب مفاهیم بیابیم . ویتگنشتاین ، نخستین کسی بود که این مساله را در بحث خود در باره مفهوم بازی مطرح کرد ، به نظر می رسد که ویژگی های اسنادی خاصی و ندارد که در تمام بازی های مشترک باشد . محال است که بتوان در دیدگاه کلاسیک ، مجموعه ای از ویژگی ها را پیدا کرد که همه بازی ها الزاماً آنها را دارا باشد و این که برای بازی نامیدن یک فعالیت کافی تلقی شود .
۲. **تفاوت اعضای هر مقوله از نظر سنخیت** ← بنا بر دیدگاه کلاسیک باید بتوان به روشنی هر مفهوم را مقوله بندی کرد . اگر هر نمونه تمام ویژگی های لازم و کافی یک مفهوم را دارا باشد ، عضوی از آن مجموعه است و گرنه عضو آن مجموعه نیست . به این ترتیب تمام اعضای یک گروه ، به یک نسبت ، نمونه خوبی از آن مفهوم هستند . مثال : مثلث  
اما الینور رش نشان می دهد که در واقع افراد بعضی از اعضای آن مقوله یا مجموعه را مثال ای بهتری برای معرفی آن مقوله یا مجموعه می پندارند مثال ← کبوتر ، گنجشک  
درجه بندی های کمی سنخیت ، یک توافق نسبی بین افراد بر سر درجه بندی های وجود داشت و آزمودنی تمایل داشتند . که درجه سنخیت بالاتری را به بر هر یک از اعضای آن مقوله بدهند .  
زمان دانش ← حتی افراد در زمان پاسخگویی نسبت به چیزهای که با هم سنخیت دارند بهتر عمل می کردند .  
تولید نمونه ها ← افراد نمونه های دارای سنخیت بیشتر را نخست فهرست می کنند .
۳. **نمونه های مبهم** ← ما در تعیین این که این نمونه ها به یک مجموعه یا مقوله خاص تعلق دارد یا نه ، دچار مشکل می شویم به هر حال ، ما در واقعیت اغلب به اشیاء یا اموری بر می خوریم که به درستی مطمئن نیستیم چگونه باید آنها را مقوله بندی کنیم .

## دیدگاه احتمال گرا « ویتگنشتاین »

- ✓ بنابر دیدگاه احتمال گرا ، یک مقوله را می توان با فهرستی از ویژگی های هم سنخ آن توصیف و تعریف کرد . برای مثال ، پرندگان معمولاً پرواز می کنند و بر روی درختان لانه می سازند ، اما یک مرغ خانگی به رغم آن که هیچ یک از این دو صفت را دارا نیست ، باز هم جزو پرندگان قلمداد می شود .
- ✓ ویتگنشتاین ← تمثیل « شباهت خانوادگی » را برای بیان مشتریان اعضای یک گروه به کاربرد ، افراد یک خانواده ممکن است در ویژگی های گوناگونی مشترک باشند ، چشمان آبی ، موهای مجعد . اما همه افراد خانواده دارای تمام این ویژگی ها نیستند .
- ✓ دیدگاه احتمال گرا ، چنین فرض می کند که ما برای تعیین این که آیا نمونه ای متعلق به یک مقوله هست یا خیر به شباهت های بین آن دو ، دقت می کنیم . اگر شباهت موجود بین نمونه و مجموعه مورد نظر ، بیش از سطحی خاص و تعیین کننده باشد ، آن نمونه را عضوی از آن مقوله طبقه بندی می کنیم .
- ✓ نظریه پردازان این دیدگاه معمولاً بر این باورند که هر چه تعداد ویژگی های مشترک بین یک نمونه با مقوله مورد نظر بیشتر باشد ، شباهت آنها به یکدیگر بیشتر است و هر چه تعداد ویژگی های اختصاصی هر یک بیشتر باشد ، شباهت نمونه با مجموعه کمتر است . مقایسه برون گرا ← درون گرا

## پشتوانه های دیدگاه احتمال گرا و طبقه بندی آن :

- ✓ بنابر دیدگاه احتمال گرا عضویت در یک مقوله ، بیشتر مساله ای نسبی است تا انتخاب بین همه یا هیچ ، اعضایی که ویژگی های اسنادی مشترک بیشتری با مقوله خود دارند . نسبت به آنهایی که ویژگی های مشترک کمتر بود ، اعضای بهتر یا نمونه های هم سنخ تر آن مجموعه پنداشته می شدند .
- ✓ دیدگاه پیش الگو ← فرض این دیدگاه مبتنی بر این است که افراد ، خلاصه بازنمایی های مقوله ها یا طبقه بندی های مختلفی را که اصطلاحاً « پیش الگو » نامیده می شود ، دارا هستند .  
پیش الگو ← فهرستی انتزاعی از ویژگی های است که اعضای مقوله واجد آن هستند .  
پیش الگو پرنده ، پرواز کردن ، آواز خواندن ، تخم گذاشتن ، داشتن جثه کوچک
- ✓ دیدگاه نمونه شاخص ← فرض این دیدگاه این است که هر مقوله مجموعه ای از نمونه های شاخص است که با آن برخورد داریم . در این دیدگاه ، مفاهیم مجموعه ای از بازنمایی های انتزاعی و ..... را به ذهن نمی آورد ، بلکه در عوض مجموعه ای از نمونه های خاص را به یاد می آورد و در ذهن نگهداشتن جنایت چند سیاه پوست در ذهن یک سفید پوست .

- ✓ در دیدگاه پیش الگو ← مطالعاتی وجود دارد که نشان می دهد ، قضاوت افراد در باره این که یک گروه به چه شبیه است ، می تواند مستقل از اطلاعات حافظه در باره برخی اعضای خاص گروه باشد . این بدان معناست که وقتی افراد به اعضای گروهی برمی خورند . یک بازنمایی انتزاعی از آن گروه در ذهن شان پدید می آید و به این ترتیب بدون به خاطر آوردن اعضای تک تک آن گروه می توانند در باره آن گروه قضاوت و ارزیابی کنند .
- ✓ در دیدگاه الگو خاص ← نمونه های خاص بیان کننده مفاهیم خاص می باشد . افراد برای فهم یک موضوع ، نمونه های خاص آنها را در حافظه خود ذخیره می کنند .

### انتقادهای وارد بر دیدگاه احتمال گرا :

- ✓ محققان پیرو این دیدگاه توانستند حدود دقیقی برای شباهت بین یک نمونه با یک مقوله پدید آورند و نشان دهند که این حدود بیانگر گستره ای هستند که یک نمونه هم سنخ یک مقوله تلقی می شود .
- ✓ از این نظریه برای پیش بینی چگونگی طبقه بندی نمونه های جدید می توانیم بهره ببریم .
- ✓ انتقادهای وارد بر دیدگاه احتمال گرا ، نقش محوری منسوب به شباهت بین نمونه و مقوله را زیر سوال می برد و فرض مفاهیم به عنوان فهرست هایی از ویژگی های اسنادی نامرتبط را به چالش می کشد .
- ✓ منتقدان دیدگاه احتمال گرا ، می پذیرند که شباهت نقش مهمی در سازمان بندی مقوله ها ایفا می کند ، چرا که بدیهی است اعضای یک گروه شبیه یکدیگر به نظر برسند . اما در عین حال چنین جدل می کنند که شباهت نمی تواند به تنهایی موضوع مقوله بندی را تبیین کند .

### انتقادهای به دیدگاه احتمال گرا :

۱- بر آن که تعیین کنیم که قضاوت ما بر چه اساسی قرار گیرد ، چگونه تصمیم می گیریم ؟ نظریه تاثیرگذار شباهت ( تورسکی ) : شباهت بین اشیاء را به عنوان تابعی از تعداد ویژگی های یگانه هر مورد ، می دانست که برجستگی یا اهمیت هر ویژگی در آن ، به خودی خود تعیین کننده است . اما از کجا می دانیم که چه چیزی را یک ویژگی بنامیم ؟

اما حتی پس از این که تعیین کردیم که چه ویژگی هایی را باید در قضاوت های خود دخالت دهیم . همچنان با یک مساله روبرو هستیم ، چگونه ارزش هر یک از این ویژگی ها را تعیین کنیم . اهمیت نسبی آنها را چطور بسنجیم .

قضاوت های پیرامون شباهت که مبتنی بر ویژگی های خنثی و بی نظر است . تبیین کاملی برای مقوله بندی ها به دست نمی دهد .

۲- در طبقه بندی صرف بر اساس شباهت ها ، از روابط موجود بین اسنادها ، غافل می مانیم . بر اساس دیدگاه احتمال گرا ، ویژگی های اشیاء و مقوله ها ، فهرستی از صفات نامرتبط تلقی می شوند و مقوله بندی بر تعداد اسنادهای مشترک نمونه با مقوله و نیز تعداد اسنادهای یگانه مربوط به هر یک استوار است .

### مفهوم ها بر مبنای نظریه :

- ✓ روان شناسان اجتماعی از دیر باز باور داشتند که بازنمایی مفهوم ، در برگزیده روابط علی است .
- ✓ اصطلاح طرحواره ← نظریه هایی در باره چگونگی کارکرد جهان اجتماعی
- ✓ برخی نظریه پردازان پیشنهاد داده اند که دانش علی نقش محوری در انسجام مفهوم دارد . و در طبقه بندی ها به ما کمک می کند .
- ✓ قوی ترین نظریه در این دیدگاه ، اذعان می دارد که رابطه بین یک مفهوم و یک نمونه همسان و قابل مقایسه با رابطه بین یک نظریه و داده هاست . طبقه بندی صرفاً با تطبیق دادن ویژگی های اسنادی یک نمونه با ویژگی های اسنادی یک مفهوم انجام نمی شود . بلکه این کار مستلزم آن است که نمونه « رابطه توجیهی » درستی با نظریه ای داشته باشد که سازمان آن مفهوم است .
- ✓ ضعیف ترین نظریه ← در باره نقش نظریه در بازنمایی مفاهیم ، اذعان می دارد که بسیاری از مفاهیم دربردارنده دانش مربوط به روابط علی است و این دانش می تواند در مقوله بندی ها نقش داشته باشد .

### پشتوانه های دیدگاه مبتنی بر نظریه :

- ✓ عضویت در مقوله ( مجموعه ) فراتر از شباهت است و سوزان گلن و مارکمن دریافتند که حتی نزد کودکان پیش دبستانی ، قضاوت های مبتنی بر شباهت ، پس از دانش نظری قرار می گیرد . کودکان قضاوت های خود را بر عضویت در یک مقوله و نه بر شباهت های ظاهری ، استوار ساختند . ظاهراً قضاوت در باره شباهت های تحت تاثیر دانش پیرامون انواع مختلف ویژگی های اسنادی قرار گرفته بود ، که اعضای یک گروه در آن مشترک اند .

- ✓ طبقه بندی های هدف خاسته ← گونه دیگری از شواهد موید اهمیت نظریه ها در ساختار بخشیدن به مفاهیم ، ناشی از وجود مقوله بندی های هدف خاسته است . مثال : مقوله ← کودکان ، پول ، آلبوم عکس ، حیوانات خانگی ، حریق
- ✓ تخصص ← افرادی که در زمینه ای اطلاعات جامع و وسیع دارند ، اشیاء را به گونه ای متفاوت از افراد دارای دانش کمتر در آن زمینه ، مقوله بندی می کنند .
- ✓ مفاهیم ترکیبی ← ماهی خانگی چیست ؟ اقیانوس پیمایی چه ؟ ماهگی بی درنگ این مفاهیم ترکیبی را درک می کنیم ، پس همان طور که مورفی و مدین اشاره کردند ما نمی توانیم صرفاً با کنار هم گذاشتن معنای هر یک از مفاهیم ، مفهوم آن ترکیب را درک کنیم و هیچ قانون خاصی هم که توضیح دهد ما چگونه به چنین ترکیب های معنای بخشیم وجود ندارد .

### انتقادهای وارد بر دیدگاه مبتنی بر نظریه :

دیدگاه مفاهیم مبتنی بر نظریه هبه درک ما را از مفاهیم غنی تر می کند و توضیح پدیده هایی را که به شیوه های دیگر توضیح ناپذیر می نماید ، اسان تر می سازد . اما تکیه تام و تمام بر این دیدگاه ، ممکن است سبب شود که از دقت و توان پیش بینی که در دیدگاه احتمال گرا وجود دارد و سبب جذابیت آن شده بی بهره بمانیم . گذشته از این اصطلاحات « نظریه » و « روابط علی » قدری مبهم است .

#### نکته

دیدگاه احتمال گرا ، دیدگاه کلاسیک و دیدگاه مبتنی بر نظریه به ساختار درونی مفاهیم متمرکز می باشد .

### سازمان بندی میان مفهومی :

- ✓ بسیاری از مفاهیم به صورت سلسله مراتب سازمان بندی شده اند به گونه ای که مفهوم های اختصاصی و محدودتر در قاعده هرم و مفهوم های گسترده تر و انتزاعی در راس هرم قرار می گیرد .
- جاندار ← ( راس ) ← سگ ← خال دار
- فرد هیجانی با ثبات ← هراس ← هراس از فضاهای بسته
- ✓ سطح پایه است که در آن ما در اولین نگاه ، اشیاء را نام گذاری می کنیم مفاهیم سطح پایه در حقیقت همان هایی هستند که کودکان اول آنها را می آموزند .

« رش » در آغاز این باور بود که ماهیت هر موجود تعیین کننده سطح پایه آن است . سطح پایه فراترین یا در برگیرنده ترین سطحی است که در آن اعضا دارای اسنادهای مشترک هستند که از اسنادهای مربوط به مقوله های دیگر در همان سطح متمایزند .

#### نکته

این که کدام مفهوم در یک موقعیت بکار برده خواهد شد ، بستگی چندانی با جنبه های ساختاری آن مفهوم نظیر غنایا تمایز آن ندارد ، بلکه به آن دسته از عوامل موقعیتی و فردی بستگی دارد که آن مفاهیم خاص را در ذهن فرد فعال می کند .

### ساختار برونی مفاهیم :

۱. الگوهای بازنمایی
۲. مدل های شبکه ای هم پیوند
۳. مدل های اجبار - ارضاء موازی

الگوهای بازنمایی ← نه تنها توصیف کننده چگونگی بازنمایی ، مفاهیم و ارتباطات درونی آنها است بلکه هم چنین فرآیندهایی را توضیح می دهد که به واسطه آنها این اطلاعات در ذهن ، فعال و بازخوانی می شود .



## مدل های شبکه هم پیوند :

- ✓ این مدل ها ، بازنمایی های ذهنی را به عنوان شبکه ای از گره واره هایی در نظر می گیرد که از طریق « پیوندها » با یکدیگر متصل شده اند . بسته به نوع مدل مورد نظر ، هر گره واره ممکن است بیانگر یک ویژگی ( برای مثال جذاب ) ، یک مفهوم ( برای مثال ، زن ) یا یک گزاره ( برای مثال ، دیوید به پیرزن کمک کرد ) باشد .
- ✓ میزان استحکام پیوندها متفاوت است برخی تداعی ها قوی تر از بقیه است .

## مدل های اجبار - ارضاء موازی :

۱. این مدل که اغلب « مدل های پیوندگرا » نامیده می شود نیز بازنمایی را شبکه ای از گره واره های به هم مرتبط می داند و فرض می کند که روند فعال شدگی در مسیر این پیوندها گسترش می یابد .
۲. فرض های مهم این مدل ها : گره های فعال شده ، گره های مجاور را فعال و هم « غیر فعال » می کند .

## نکته

## دو نوع پیوند اصلی بین گره واره ها وجود دارد ←

- اگر دو گره واره با یکدیگر پیوند مثبت « تحریکی » داشته باشند ، بنابراین فعال شدن یکی ، میزان فعال شدگی دیگر را نیز افزایش می دهد . این پیوندها مشابه پیوندهای مدل هم پیوند است . اما دو گره واره ممکن است ارتباط منفی « بازدارنده » با یکدیگر داشته باشد در این حالت ، فعال شدن یکی ، میزان فعال شدن دیگری را کاهش می دهد .

## فصل سوم

## « روش یافتاری : قوانین سرانگشتی »

## تاریخچه استدلال های احتمال گرا

- ✓ یان هلینگ : چنین بحث می کند که نظریه احتمالات برای اولین در قرن هفدهم مطرح شد . هلینگ باور دارد کسی که تنها اندکی از حساب احتمالات آگاهی داشت ، می توانست در یک هفته دنیای باستان را مغلوب خویش کند .
- ✓ دانش آماری به تدریج تکامل یافت و در اواسط قرن بیستم ، نظریه احتمالات به خوبی شکل گرفت و به طور گسترده ای در استدلال ها در باره رخداد های غیرقطعی ، از پیش بینی نتایج احتمالی بازهای گرفته تا محاسبه نسبی مستمری های بیم بر اساس منحنی مرگ و میر به کاربرده شده است .
- ✓ تحقیقات روان شناختی در باره استدلال احتمال گرای مردم ، به طور جدی در دهه ۱۹۵۰ آغاز شد . **سیمون** ← در تحقیقات خود نشان می دهد که افراد همیشه به نحوی کاملاً منطقی و عقلانی در جستجوی بهترین راه حل های ممکن برای مسائل استنباطی خود نیستند . فرض سیمون این بود که مردم در چارچوب « **منطق مشروط** » عمل می کنند ، که در آن به جای بهینه سازی ، سازگاری « **قانع** » می شوند . یعنی به دنبال راه حل هایی می گردند . که چندان عالی نیستند اما آنها را به مقصودشان می رساند .
- ✓ **دانیل کانمن و تورسکی** ← آنها فرض کردند که مردم به جای استفاده ناقص از قوانین آماری اغلب به انواع گوناگونی از « **یافتارهای استنباطی** » یعنی قوانین سرانگشتی برای قضاوت ، روی می آورند .

## یافتار نما یانندگی :

- ✓ اغلب از ما خواسته می شود تا در باره احتمال تعلق یک نمونه به یک طبقه یا احتمال ناشی شدن یک رخداد از یک فرآیند زیرساز قضاوت کنیم .
- ✓ کانمن و تورسکی ، ادعان داشتند که هنگام پاسخ به چنین سوالاتی ، ما اغلب بر « **یافتارنما یا نندگی** » تکیه می کنیم . مقوله بندی های ما اغلب مبتنی است بر حدی که یک نمونه ، مقوله ای را بازنمایی می کند .
- ✓ یافتارنما یانندگی به احتمال زیاد در بسیاری از قضاوت های ما نقش عمده ای ایفا می کند . چرا که شباهت بین یک نمونه و یک طبقه ، اغلب نشانگر خوبی برای عضویت در آن است .

## غفلت از احتمالات بنیادی نتایج « نسبت های پایه »

- ✓ **کانمن و تورسکی** ← برای نشان دادن این که افراد اغلب به جای استفاده از احتمالات بنیادی ، به نمایا نندگی متکی هستند آزمایشی انجام دادند ، در این آزمایش آنها به عمد باورهای افراد در باره نسبت های پایه را دستکاری کردند و پس تاثیر این دستکاری را در قضاوت آنها مطالعه کردند .
- ✓ **نتیجه آزمون** ← افرادی که گمان کنند ۷۰٪ جمعیت مورد مطالعه مهندس هستند . باید احتمال مهندس بودن هر یک از آنها را بیشتر از افرادی بیندارند که گمان می کردند فقط ۳۰٪ آن گروه ، مهندس بوده اند . با این وجود آزمودنی در پاسخ های خود فقط به نمایانندگی تکیه و از نسبت های باید غفلت کردند . در باره هر توصیف ، افرادی که گمان می کردند ۷۰٪ گروه مهندس بودند ، مشابه کسانی پاسخ دادند که فکر می کردند ۳۰٪ گروه مهندس بوده اند . قضاوت های احتمالی آنها در این زمینه ، در حقیقت تابع میزان شباهت هر یک از توصیف ها با مهندسان و وکلا و نه تابع نسبت های پایه مذکور برای مهندسان و وکلا بود .

## نکته ۱

در حال حاضر به نظر می رسد که افراد در شرایط خاصی از اطلاعات نسبت پایه استفاده می کنند . اگر چه معمولاً میزان استفاده آنها از این اطلاعات کمتر از حدی است که در قضیه بیز الزامی تلقی می شود .

## نکته ۲

افراد زمانی که نسبت های پایه بیانگر اطلاعات علی معنادار باشد ، از آنها بیشتر استفاده می کنند . « مثال امحنتان و آسان یا سخت بودن » .

## نکته ۳

افراد زمانی که عوامل شانس پر رنگ است یا هنگامی که نسبت های پایه واضح تر است ، به احتمال زیادتری از نسبت های پایه استفاده می کنند . ( کانمن و تورسکی ) .

## غفلت از احتمالات بنیادی :

- ❖ زمانی نگرانی ما در باره زیان های غفلت از نسبت های پایه فزونی می گردد که به بررسی برخی از تصمیم های مهمی می پردازیم ، که یا خود اتخاذ می کنیم یا با برداشت های ما در باره ما اتخاذ می کند .
- ❖ ما اغلب خطر را نادیده می گیریم ، چرا که از شناخت درست ارتباط نسبت های پایه با موضوع مورد نظر خود غافل هستیم .
- ❖ هم نظری ( اجماع ) به عنوان نسبت پایه : چگونه فهم ما از استدلال احتمالی افراد از دیدگاهی که بر قضاوت های تاثیر می گذارد و توصیف این واقعیت که چگونه افراد غالباً در قضاوت های خودناکام هستند . در حیطه روانشناسی اجتماعی ، فهم این که چگونه افراد به رفتارهای دیگران اسنادهای علی می دهند ، نیز دستخوش تحولات مشابهی شده است . یعنی از این فرض که یک الگوی هنجاری مشخص می کند افراد در اسناد دهی های خود کدام عوامل را باید در نظر گیرند می توان به این واقعیت رسید که مردم همواره از الزامات این الگو پیروی نمی کنند .

## نظریه هارولد کلی ، مدل « هم پراشی اسناد دهی » :

- ✓ « تمایز » ویژگی های خاصی که متخصص به فرد است . فقط در حضور شخص خاصی اتفاقی رخ دهد ( مثلاً افسردگی ) . آیا آرزو فقط زمانی که با داریوش حرف می زند افسرده می شود ؟
- ✓ « هم خوانی » تکرار پذیر بودن واضح نیز مهم است . آیا آرزو هر بار که با داریوش حرف می زند افسرده می شود یا این اتفاق فقط یک بار اتفاق افتاده است .
- ✓ « هم نظری » آیا واکنش های دیگران هم نسبت به این موضوع یکسان است ؟
- ✓ آیا همه مردم واکنش مشابهی نسبت به این شخص خاص نشان می دهند ؟

## نظریه هارولد کلی مدل « هم پراشی اسناد دهی » :

- ✓ تمایز ← ویژگی های خاصی که مختص به فرد است . فقط در حضور شخص خاصی اتفاقی رخ می دهد ( مثلاً افسردگی ) .
- ✓ آیا آرزو فقط زمانی که با داریوش حرف می زند افسرده می شود ؟
- ✓ هم خوانی ← تکرار پذیر بودن واقع نیز مهم است .
- ✓ آیا آرزو هر بار که با داریوش حرف می زند افسرده می شود یا این اتفاق فقط یک بار اتفاق افتاده است ؟
- ✓ هم نظری ← آیا واکنش های دیگران هم نسبت به این موضوع یکسان است ؟ آیا همه مردم واکنش مشابهی نسبت به این شخص خاص نشان می دهند ؟ آیا هر کسی با داریوش صحبت می کند ، افسرده می شود یا این مسئله فقط در مورد آرزو صادق است .

## ترکیب های مختلف اسناد :

۱. تمایز اندک ← اگر آرزو پس از صحبت با افراد متفاوت ، دچار افسردگی می شود .
۲. هم خوانی اندک ← همیشه پس از صحبت با داریوش افسرده می شود .
۳. هم نظری اندک ← و اکثر افراد دیگر پس از حرف زدن با داریوش افسرده نمی شوند .
۴. تمایز زیاد ← اگر آرزو فقط پس از صحبت با داریوش و نه پس از صحبت کردن با دیگران افسرده می شود .
۵. هم خوانی زیاد ← او همیشه پس از صحبت با داریوش افسرده می شود .
۶. هم نظری زیاد ← هر کسی دیگر هم که با داریوش حرف بزند دچار افسردگی می شود .

نکته ۱: نظریه هارولد کلی ← نتیجه گیری

نکته ۲: تمایز اندک، هم خوانی زیاد و هم نظری اندک ← مشکل فرد مربوط به خودش است و به راحتی دستخوش و افسردگی می شود. افسردگی آرزو مربوط به خود اوست.

نکته ۳: تمایز زیاد، هم خوانی زیاد و هم نظری زیاد ← مشکل فرد ناشی از رفتار دیگران است. (مثلاً افسردگی آرزو در این مورد ناشی از رفتار داریوش است و او به نحوی می تواند دیگران را افسرده کند.

### تحقیقات و نتایج بدست آمده در باره تمایز، هم نظری و هم خوانی:

- ✓ مک آرتور ← افراد در اسناد دهی خود، از اطلاعات «هم نظری» استفاده کمتری می کنند.
- ✓ نیسبت و بوک کلیدا ← دریافتند که بین تمایل به کمتر استفاده کردن از اطلاعات هم نظری در اسناد دهی و تمایل کمتر به استفاده کردن از اطلاعات نسبت پایه در مقوله بندی ها رابطه موازی وجود دارد. گذشته از هر چیزی «هم نظری» خود یک نسبت پایه است و بازتاب نسبت و درصد افرادی است که مرتکب رفتار مشابهی می شوند.
- ✓ راس و نیسبت (۱۹۹۱) ← یکی از درس های اصلی که از تحقیق های روان شناختی اجتماعی فرا می گیریم این است که ما مایل هستیم توان موقعیت ها در تاثیر گذاری به رفتارهای خود را کم برآورد کنیم. ما به این واقعیت پی نمی بریم که تفاوت های ظاهراً ظریف موقعیتی، تاثیر عمده ای بر رفتار ما دارد و بنا بر این ما دوست داریم فرض کنیم که رفتارها عمدتاً ناشی از ویژگی های زیرساز شخصیتی افراد است.
- ✓ هر چند می دانیم که اطلاعات هم نظری ممکن است ما را در پیش بینی رفتار کسانی که نمی شناسیم یاری رساند، اما اکثر افراد پذیرای این نکته نیستند که باید به هنگام پیش بینی رفتارهای خود و دوستانشان به اطلاعات هم نظری را نیز مد نظر داشته باشند

### کلیشه های نسبت پایه:

- ✓ کلیشه های شایع و عام مبتنی بر این است که ابراز خویشتن (قاطعیت) در مردان بیشتر از زنان است.
- ✓ آن لاکسلی و همکاران او متوجه شدند که این کلیشه ها و نظایر آن را می توان نوعی از نسبت های پایه قلمداد کرد. چنین کلیشه هایی بازتاب این باورند که مردان به احتمال قوی، زیادتر از زنان خود را بروز می دهند، به این معنا که نسبت مردان دارای ویژگی ابراز خویشتن فزون تر از بیست (درصد) زنانی است که این ویژگی را دارند. به دیگر سخن، یک کلیشه نظیر یک نسبت پایه، معرف احتمالات اولیه در این زمینه است که هر عضو گروه دارای اسنادهایی خواهد بود که با کلیشه آن گروه هم خوان است.
- ✓ تحقیقی در باره کلیشه «ابراز خویشتن بیشتر مردان نسبت به زنان» انجام شد. نتیجه این که به نظر می رسد زمانی که ما این گونه اطلاعات رفتاری را در اختیار داشته باشیم، کاملاً بر یافتارنمایاننده تکیه می کنیم. قضاوت های ما از میزان ابراز خویشتن افراد فقط بر اساس این که رفتار شخص تا چه حد نمایانگر ابراز خویشتن است صورت می پذیرد.

### اثر کم رنگ شدگی:

- ✓ هر چند ما به هنگام ارزیابی که از آنها چیز دیگری نمی دانیم، از کلیشه ها استفاده می کنیم اما اگر اطلاعات اضافی در باره آن افراد به ما داده شود تاثیر کلیشه ها کاهش می یابد یا از بین می رود. حتی اگر این اطلاعات را کاملاً بی ربط با قضاوت مورد نظر قلمداد کنیم.
- ✓ نیسبت و همکاران ← در اثر کم رنگ شدگی، نشان دادند که این اطلاعات غیر تعیین کننده می تواند تاثیر دیگر انواع اطلاعات تعیین کننده را نیز کم رنگ کند.
- ✓ نیسبت و همکاران اذعان داشتند که «اثر کم رنگ شدگی» ممکن است ناشی از تکیه افراد بر «یافتارنمایانندگی» باشد.

غفلت از حجم نمونه: تحقیقات نشان می دهد که افراد درست همان طور که گاه از نسبت های پایه استفاده می کنند قادرند گاهی در شرایط خاص اهمیت حجم نمونه را در نظر بگیرند. (نیسبت و همکاران).

مثال :

دو بیمارستان : کوچک ← ۱۵ تولد کودک ، بزرگ ← ۴۵ تولد ۵۰٪ و ۶۰٪ مساوی بودند .

درک نادرست از مفهوم قرعه ( شانس ) ← ناتوانی ما در فهم قانون قرعه و شانس ممکن است سبب شود که ما افرادی را که در دوره ای کوتاه خوش شانس بوده اند ، افرادی ماهر بنگاریم . یا کسانی را که چندین بار متوالی دچار حوادث اسف بار شده اند ، به نحوی مسئول شکست های خود قلمداد کنیم . آن چه ما از درک آن عاجزیم ، این است که در جهان غیر قطعی ، توالی های اتفاقی از موفقیت ها ، حوادث و بیماری ها ، ناشی از شانس و تصادف است . وجود « دست طلایی » در بین بازیکن ها .

نتیجه تحقیقات ← گیلوویچ ← با نحوه پرتاب و تعداد موفقیت پرتاب با پرتاب های قبلی .

### ناتوانی از درک مفهوم برگشت « دگرسیون » :

اگر شما در آزمون نمره خیلی خوب یا خیلی بد بدست آورید ، این موضوع نشان دهنده این است که علاوه بر مهارت کافی و یا عدم مهارت کافی در موضوع بحث نیز با شما یار بوده با نبوده است . و ممکن است که در آزمون های مشابه ، عملکرد شما به این خوبی یا به این بدی نباشد . بدین معنا که افرادی که در یک امتحان بسیار موفق عمل کرده اند ، به طور میانگین احتمال موفقیت کمتری در امتحان بعدی خواهند داشت و نیز افرادی که عملکرد بدی در یک امتحان داشته اند به طور میانگین ، در موقعیت مشابه بعدی نتیجه بهتری خواهند گرفت .

**نکته ۱ :** انتظار می رود افرادی که نمره خیلی خوب یا نمره خیلی بد آورده اند « گرایش به میانگین » پیدا می کنند . این اصل اثبات شده آماری ، بسیار ناملموس و دور از ذهن است .

**مثال :** کانمن و تورسکی ← تشویق و تنبیه در پرواز خلبانان

**نکته ۲ :** یکی از پیامدهای ناراحت کننده ناتوانی ما از درک مفهوم « برگشت » این است که به هنگام ملاحظه الگوهای ناشی از « برگشت به سوی میانگین » ما وسوسه می شویم که برای تبیین آنها همانند مربیان پرواز ، فرض های علی برای خود بسازیم .

### سفسطه عطف :

قانون احتمالات حکم می کند که احتمال یک عطف یا پیوست ، یعنی وقوع همزمان دو پدیده نمی تواند بیشتر از احتمال وقوع هر یک از آن دو به تنهایی باشد . تورسکی و کانمن ناتوانی افراد در درک این مساله را سفسطه عطف ( یا پیوست ) نامیده اند .

**مثال :**

لیندایک کارمند بانک است .

لیندایک یک کارمند بانک است و در جنبش فیمینستی فعال است .

**نکته :** استفاده از یافتارنمایانندی هم ممکن است در سفسطه عطف ، دخیل باشد ، سفسطه عطف ممکن است بر ارزیابی ما از میزان توجیه پذیری یک استدلال نیز تاثیر بگذارد .

### یافتارهای آماری :

مقالات اولیه تورسکی و کانمن به این نکته اشاره داشتند که مفاهیم بنیادین آماری صرفاً بخشی از مجموعه گمانه زنی های شهودی افراد نیست ، تحقیقات بعدی نشان داد که افراد برداشت های مقدماتی از برخی اصول آماری دارند که نیزبت و همکاران این قوانین سرانگشتی را « یافتارهای آماری » نامیده اند .

**عواملی که بر یافته‌های ما تاثیر می گذارند :**

- ✓ این که چه نوع یافتاری را برای حل یک مساله خاص استفاده می کنیم ، بسته به درک کلی ما از ماهیت رخدادهای مربوط به آن مساله و دانش عمومی ما پیرامون آمار است .
- ✓ یکی از جنبه های محوری دانش حوزه ای ( زمینه ای ) با باورهای ما در باره انواع نیروهای احتمالی حاکم بر رخدادهای در آن حوزه پیوند دارد .
- باورهای ما در باره تاثیر احتمالی شانس و تصادف بر این قبیل رخدادهای اهمیت به سزایی دارد ، چرا که نخستین و مهم ترین گام در تفکر آماری در یک حوزه ، فهم این موضوع است که شانس و تصادف نقش موثری در ایجاد رخدادهای در آن حوزه دارد .
- درک این موضوع که رخدادهای از عوامل شانس و تصادف تاثیر می پذیرد به دانش کلی ما در باره آن حوزه نشانه های بافتی که اهمیت عوامل شانس و تصادف یا عوامل جایگزین را برجسته می کند و بینش عمومی ما در باره آمار بستگی دارد .

**دانش حوزه ای :**

- ✓ عوامل شانس و تصادف نقش مهمی در گستره وسیعی از حوزه های ما ایفا می کند
- ✓ عملکرد ما در آزمون های علمی ، رقابت های ورزشی و رفتارهای میان فردی در موقعیت های اجتماعی ، همگی از ویژگی های اسنادی پایدار ، نظیر توانایی ها و فضیلت های زیرساز تاثیر می پذیرد .
- ✓ توانایی ما در شناخت نقش عوامل شانس و تصادف بستگی به ماهیت حوزه و نیز مهارت ما در آن زمینه دارد .
- ✓ الف) روشن سازی اندازه نمونه در یک حوزه خاص : در بعضی زمینه ها ، به راحتی می توان جریان رخدادهای را به واحدهای کوچک تر و واضح تر تقسیم کرد و به هر یک از آنها نمره ای اختصاص داد . تحقیقات نشان می دهد که افراد به احتمال بیشتر به مسائل مطرح شده در حوزه های عینی مانند ورزش و توانایی ها ، پاسخ های آماری می دهند ، اما میزان چنین پاسخ هایی به حوزه های ذهنی نظیر سلیقه های شخصی و ارزیابی های شخصیتی به مراتب کمتر است . مثال : وکلا و مهندسان ( کانمن و تورسکی ) .
- ✓ ب) تجربه قبلی با حوزه مورد نظر ← هر چه که افراد با حوزه هایی که در آن رخدادهای از عامل شانس و تصادف تاثیر می پذیرند ، بیشتر آشنا باشند . از نقش شانس و تصادف در آن حوزه آگاهی بیشتری می یابند و به احتمال بیشتری از یافته های آماری در تفکر در باره آن حوزه استفاده می کنند . ورزشکاران با تجربه احتمالاً از تازه کارها بیشتر به این واقعیت پی می برند که عملکرد یک ورزشکار از موقعیت به موقعیت دیگر به شیوه پیش بینی ناپذیری تغییر می کند .

**نشانه های بافتی :**

نشانه های بافتی چگونگی تصمیم گیری ما در انتخاب نوع یافته‌ها ممکن است تحت تاثیر وجوه مختلف مساله یا موقعیتی قرار گیرد که برجستگی عامل شانس و تصادف را در نزد ما افزایش دهد و به این ترتیب ما را وا دارد که به احتمال زیادتری از یافته‌های آماری استفاده کنیم استدلال ما نیز ممکن است از این که دیگران چه قوانینی را متناسب تر تشخیص می دهند ، تاثیر بپذیرد ، به احتمال بسیار زیاد ممکن است از یافته‌هایی استفاده کنیم که گمان می کنیم دیگران آنها را مناسب تر تشخیص می دهند .

**نشانه های بافتی :**

۱. برجستگی عوامل شانس ← هر نوع اطلاعاتی که عملکرد شانس یا تصادف را به ما یادآور شود ، می تواند سبب افزایش استفاده ما از آن یافته‌های آماری شود .
۲. فرض هایی در باره قصد ارتباطی ← در گفتگوهای عادی ، ما برخی از قوانین برقراری ارتباط را بدیهی می پنداریم واز آنها برای فهم آن چه که دیگران به ما می گویند استفاده می کنیم . برای مثال فرض می کنیم که همه اطلاعاتی که گوینده منتقل می کند مربوط به آگاهی دهنده است . بنابراین آن را به همین سیاق تعبیر می کنیم .

۳. پیش بینی رخدادهای منفی در مقابل فراوانی های پی در پی ← در بیشتر تحقیقاتی که در باره شیوه یافتارها و سوگیری ها به عمل آمده است . از آزمودنی خواسته نشده است که احتمال وقوع رخدادهای منفرد را پیش بینی کنند . گیگرنزر و همکاران در یک رشته از مقاله ها چنین استدلال کردند که اگر مسائل در چارچوب « فراوانی های پی در پی » مطرح شود افراد به احتمال زیاد برای حل چنین مسائل از یافتارهای آماری استفاده می کنند . یعنی از هر صد نفری که با توصیف ما از لیندا هم خوان هستند ، چند نفر ممکن است همزمان کارمند بانک و فعال در جنبش های فیمینستی باشند ؟ از هر صد مساله ای که حل می کنید به چند تا از آنها پاسخ درست می دهید ؟

**نکته ۱ :** در حقیقت افراد گاه در حل مسائلی که خواستار چنین فراوانی هایی هستند به احتمال بیشتری از یافتارهای آماری استفاده می کنند تا در حل مسائل مشابهی که احتمال وقوع یک رخداد منفرد را خواهند .

**نکته ۲ :** نتایج مطالعات نشان می دهد که تغییر جمله بندی مسئله ها ، بر حسب فراوانی ها ، میزان استفاده از اطلاعات نسبت پایه را افزایش ، سفسطه های عطف ( پیوست ) را کاهش و گرایش افراد به اعتماد بیش از حد به قضاوت های خود را کاهش می دهد .

### آموزش آماری :

- ✓ آموزش آماری می تواند درک افراد از یافتارهای آماری را دقیق تر کند و توانایی آنها را در کاربرد این قوانین ، برای حل مسائل روزمره افزایش دهد .
- ✓ آموزش آماری می تواند ، توانش استدلال در باره مسائل غیر قطعی را افزایش دهد .
- ✓ مسائلی که شامل پیش بینی رفتار ، نگرش ها و تمایلات دیگران یا خودمان می شود به احتمال بسیار کمی می توان استدلال آماری را در ما بر می انگیزد . درک نقش شانس و تصادف در این زمینه ها دشوار است ، و چنین مسائلی معمولاً سر نخ هایی که ما را به یاد عامل شانس و تصادف بیندازد در اختیار قرار می دهد .

### یافتار دسترسی پذیری :

۱. شیوع عارضه حمله های قبلی در مردان میانسال چقدر است ؟ احتمال این که دانشجویان ، صاحب شغلی نیز باشند چه ؟ تورسکی و کانمن اذعان داشتند که به هنگام پاسخ به چنین سوال هایی ، ما اغلب به « یافتار دسترسی پذیری » تکیه می کنیم . ما می کوشیم مثال های از فراوانی رخدادهایی را به خاطر بیاوریم که می خواهیم در باره آنها قضاوت کنیم .
۲. به طور کلی به راحتی می توان از یافتار دسترسی پذیری استفاده کرد ، چرا که به یادآوردن مثال هایی از نتایج شایع ، معمولاً آسان تر از نتایج غیر شایع است . مثال : زنان سیاست مدار ← مردان سیاست مدار

### نادیده گرفتن سوگندهای موجود در نمونه های در دسترس :

- ✓ دسترسی پذیری مثال ها در ذهن ما ، هنگامی که به هر دلیل ، نمونه مواردی که به آن بر می خوریم ، سوگیرانه باشد ، نمی تواند بازتاب فراوانی واقعی مثال ها باشد .
- ✓ در چنین شرایطی ، اگر برای ارزیابی فراوانی موارد ، فقط بر دسترسی پذیری تکیه کنیم ، بی آنکه توجهی به سوگیری های موجود داشته باشیم ، قضاوت های ما دقت چندانی نخواهد داشت . علاقه ها شرایط فردی خود شما ممکن است در نمونه های شما ایجاد سوگیری و انحراف کند هنگامی که فراوانی رخدادهای گزارش شده با فراوانی واقعی آنها هم خوان نباشد ، پوشش رسانه ای نیز ممکن است سبب سوگیری و انحراف در دسترسی پذیری رخدادهای شود **مثال** ← پوشش رسانه ایی در مورد مرگ و میر ( زلزله و سیل ) در مقابل مرگ و میر ( بیماری ) .

### نادیده گرفتن سوگیری های موجود در نمونه های در دسترس :

- ✓ رسانه ها هم چنین می تواند ادراک شما از گروههای اجتماعی را نیز دستخوش سوگیری کند .

- ✓ روان شناسان اجتماعی ، نشان داده اند هنگامی که نمونه های اطلاعات در دسترس برای افراد دارای سوگیری نظام مند باشد ، تکیه بر یافتار دسترسی پذیری منجر به سوگیری های قابل پیش بینی در اسناد دهی ها و قضاوت های افراد در باره رخداد های اجتماعی می شود که در این جا به آن می پردازیم .
- ✓ برجستگی : اگر به اطلاعات برجسته تر توجه بیشتری نشان داده باشیم ، دسترسی پذیری از آن برای ما بیشتر خواهد شد و در نتیجه تاثیر بیشتری نیز بر قضاوت ما خواهد گذاشت .
- ✓ افراد اغلب مایل هستند رفتار دیگران را به شخصیت آنها اسناددهی کنند ( سازمان خیریه کمک کرد چون سخاوتمند است ) . اما رفتار خود را اغلب به موقعیت اسناد دهی می کنند . ( من به دلیل فشار اجتماعی به خیریه کمک کردم ) .
- ✓ سوگیری خودمدارانه ← تمایل افراد به فرض کردن سهمی بیشتر از حد انصاف برای خود در انجام وظایف مشترک را سوگیری خودمدارانه نامیده اند . ( مایکل راس و فیور سیکولی ) .

### غفلت از سوگیری ها در شناختارهای قابل دسترس :

۱. حتی اگر تمام مثال هایی که در ذهن خود داریم ، عاری از سوگیری باشد ، ولی یافتار دسترسی پذیری همچنان باعث خواهد شد ، ما موقتاً تنها یک زیر مجموعه سوگیرانه از کل آن مجموعه را به خاطر بیاوریم ، در نتیجه یافتار دسترسی پذیری ما را به سوی سوگیری سوق خواهد داد .
۲. پرسش های یک جانبه : اکثر ما در برخی موقعیت ها محجوب و در بعضی دیگر جسورانه رفتار می کنیم .
۳. آسانی یا دشواری فراخوانی مثال ها
۴. توضیح ( توجیه ) : ما معمولاً نه تنها قادریم در حمایت از نظرهای متضاد ، بی درنگ توضیح های بیافرنیم ، بلکه پس از یافتن دلایل توجیهی برای حمایت از این نظریه به آنها باور پیدا می کنیم . مثال : آتش نشان
۵. حفظ باورهای مردود : باورها ، حتی زمانی که شواهد اولیه موید آنها کاملاً بی اعتبار شده باشد همچنان در ذهن باقی می ماند : مثال ← آزمون زیرک بودن ، رد کردن بعد از اینکه در ذهن جا می افتد .
۶. تصویر پردازی ذهنی : یافتار دسترسی پذیری این یافته ها را نیز تبیین می کند . پس از آن که فرد رخدادی را تصویر کرد ، تصاویر آن سریع تر به ذهن متبادر می شود ، یعنی بیشتر در دسترس قرار می گیرد . مثال ← تصویر پردازی ذهنی سرقت مسلحانه ، مسافرت به مکانهای دیدنی .

### تکیه یابی و میزان کردن :

**تورسکی و کانمن :** نشان دادند که کاربرد نقاط آغاز گر تصادفی می تواند تاثیر شایان توجهی بر قضاوت ما داشته باشد . هنگامی که ما ارزیابی های خود را با میزان کردن ( بالا و پایین بردن اعداد ) نسبت به چنین « تکیه گاهی » انجام می دهیم ، اصلاحات ما به قدر کافی نیست ، در چنین تخمین های ما غالباً به سمت « تکیه گاه » سوگیری دارد و تورسکی و کانمن این پدیده را « تکیه گاه بافی » نامیدند .

**مثال :** پرسیدن ضریب هوشی در کلاس ← ارزش ملک

**نکته ۱ :** تکیه گاه یابی ممکن است با راه اندازی برخی اطلاعات اختصاصی مناسب در ذهن ما ، قضاوت های ما در باره یک موضوع را دچار سوگیری کند .

**نکته ۲ :** پدیده سوگیری تطابق ، خطای اصولی اسناد دهی ← آزمودنی ها رفتار فرد را ، فراتر از واقعیت ، به نگرش ها و گرایش های زیرساز او اسناد می کنند و نمی توانند رفتار او را به اجبارهای ناشی از موقعیت اسناد کنند . مثال : مقاله در حمایت و ضد کاسترو که آزمودنی ها نوشتند .



## فصل چهارم

## « فرضیه یابی »

درک ما از آن چه هست ، آن چه بود و آن چه می توانست باشد ، فرضیه آزمایی ، کاوش در تغییر همگام و تفکر واقعیت گریز .

**کلیات « فرضیه آزمایی » :** دانش اجتماعی انسان عمدتاً از طریق آزمایش که مشتمل بر فرضیه آزمایی و ارزیابی تغییرات همگام ( همسو یا هم جهت ) بین وقایع ( رخدادها ) و اسناد ها ( نسبت دادن خصیصه یا ویژگی ) شکل می گیرد .  
اصولی وجود دارد که باعث تحریف برداشت های ما را وقایع اتفاق افتاده می شود که این خود موجب واکنش های عاطفی ، نسبت به رخدادها یا اسنان های اطراف ما خواهد گردید .

**فرضیه آزمایی** ← این نظریه بیانگر این موضوع است که افراد برای کشف یک موضوع و هدف معمولاً جستجوی یکسانی برای یافتن شواهد رعایت نمی کنند و جستجو های افراد اغلب یک جانبه است . **مثال** ← درست برون گرا

این گونه قضاوت در باره موقعیت ها و افراد را تحت عنوان « راهبرد آزمون مثبت » از آن یاد می کنند .

**راهبرد آزمون مثبت کلیمن و ها ( ۱۹۸۷ ) :**

۱. تائید فرضیه هنگام ارزیابی دیگران
۲. تائید فرضیه هنگام ارزیابی خویشان
۳. گزینش در مقابل کنارگذاری
۴. تحلیل دلایل برای پیش بینی

**راهبرد آزمون مثبت :**

۱. در مواردی که شواهد مربوط به مسئله ، کاملاً آشکار و قطعی است ، این راهبرد فراگیر احتمالاً کمک شایانی به شیء می کند ، اگر رفتار درست شیء همیشه یک صورت باشد ، یک جانبه بودن جستجوی شما مشکلی به وجود نخواهد آورد ، جستجوی گسترده نیز ، نتایج یکسانی به بار خواهد آورد ، اما اگر شواهد مربوط یک دست نباشد راهبرد آزمون مثبت ، باعث سوگیری در قضاوت های شما خواهد داشت . **مثال** ← فردی که می خواهد در مورد برون گرا بودن دوستش قضاوت کند .
۲. مردم برای ارزیابی فرضیه های خود از راهبرد آزمون مثبت استفاده می کنند هم به هنگام جستجوی جهان اطراف برای یافتن شواهد جدیدی که با فرضیه آنها هم خوان است . این راهبرد ، وقتی در حوزه اجتماعی به کار گرفته شود ، به احتمال زیاد به تائید فرضیه خواهد انجامید ، چرا که رفتارهای اجتماعی افراد از موقعیتی به موقعیت دیگر تغییر می کند و نیز به این دلیل که دانش ما در باره دیگران اغلب به صورت آمیزه ای از اطلاعاتی است که هریک از دو فرضیه متضاد را تائید می کند .

**تائید فرضیه هنگام ارزیابی دیگران :**

- الف) جستجوی سوگیرانه حافظه  
ب) جستجوی سوگیرانه شواهد

**تائید فرضیه هنگام ارزیابی دیگران :**

جستجوی سوگیرانه حافظه : ما اغلب خود را درگیر پرسش های جدید در باره کسانی می بینیم که آنها را خوب می شناسیم .

**مثال :** انتخاب شغل کتابدار ← درون گرا

**مثال :** انتخاب شغل بنگاه معاملات املاک ← برون گرا

(الف) من از بین چه چیزهایی می دانم که می تواند او را برای این شغل مناسب نشان دهد .

(ب) من از بین چه چیزهایی می دانم که می تواند او را برای این شغل نامناسب نشان دهد .

نتیجه تحقیقات اسنایدر و ناسی کنتور ، تعداد شواهد بروگرایانه و درون گرایانه در باره شخص و قضاوت ها در باره مناسب بودن او برای یک شغل برون گرایانه « بنگاه معاملات املاک » و یک شغل درون گرایانه ( کتابداری ) حاصل پاسخ آزمودنی هایی که از آنها خواسته شده بود که مناسب بودن آن فرد را برای این دو شغل بیازمایند .

### جستجوی سوگیرانه شاهد :

ما اغلب خود را در حال آزمون فرضیه های یک جانبه در باره افراد غریبه ای می بینیم که به تازگی با آنها رو به رو شده ایم . این فرضیه ها می تواند این گونه باشد از انتظارات قبلی و اولیه ما ، از کلیشه ها و از اهداف ما ، وابستگی ما به راهبرد آزمون مثبت هنگامی که در جستجوی شواهد هستیم ، که برای ارزیابی چنین فرضیه هایی در باره دیگران به آنها نیاز داریم ، اغلب باعث سوگیری ما به سمت تأیید فرضیه می شود ، چرا که رفتار افراد در هر بعد شخصیتی به ندرت همگن است .

### نتیجه تحقیقات مارک اسنایدر ، ویلیام سووان

نتیجه تحقیقات اسنایدر ، ویلیام سووان ← در یک تحقیق از هر آزمودنی خواسته شده شخصیت فرد غریبه ای را ارزیابی کند که در یک اتاق دیگر منتظر بود . ( در مورد درون گرا و برون گرا بودن فرد ) .

آزمودنی ها سوال هایی را ترجیح می دادند که با فرضیه ای که قرار بود آن را بیازمایند ، همخوان بود . آنها می خواستند بدانند آیا فرد مورد نظر برون گراست یا خیر ، بیشتر سوال های برون گرا یا نه را انتخاب می کردند ، تا سوال های درون گرایانه ، اما آنها می خواستند بیازمایند که آیا فرد مورد نظر درون گراست یا نه ، گرایش معکوس از خودشان نشان دادند ، ایا سوال های درون گرایانه را به پرسش های برون گرایانه تر ترجیح دادند .

نتیجه ← گزیده این که گزینش سوال ها توسط آزمودنی ها ، بازتاب وابستگی آنها به استفاده از راهبرد آزمون مثبت بود .

### تأیید فرضیه هنگام ارزیابی خویشتن :

ما اغلب ناگزیریم که پاسخ های خود را در هر موقعیت و بر اساس آن چه از رفتارها ، افکار یا احساس های مرتبط با موضوع می دانیم ، بیافرینیم در این موارد اگر ما بر راهبرد آزمون مثبت تکیه کنیم ممکن است تلاش کنیم سوال های یک جانبه را با پاسخ های گلچین و به نحوی جواب بدهیم که با سوال های طرح شده ، هم خوان باشد ، هنگامی که از شما می پرسند آیا دارای ویژگی ابراز خویشتن هستید ممکن است شواهدی از ابراز خویشتن خود را به خاطر بیاورید ، اما اگر از شما پرسند که فردی فاقد ابراز خویشتن هستید ، ممکن است شواهدی از عدم ابراز خویشتن خود را به یاد بیاورید .

### تأیید فرضیه هنگام ارزیابی خویشتن :

تحقیقات پیگیری آشکار کرد که سوال های یک جانبه در باره خویشتن فقط هنگامی منجر به تأیید فرضیه می شود که مجموعه اطلاعات مرتبط به صورت درهم و آمیخته باشد و به این ترتیب بتوان فرضیه مخالف را نیز تأیید کرد . تمایل به تأیید فرضیه ها زمانی که مجموعه اطلاعات افراد نسبتاً یک دست بود ، کاهش یافت همان گونه که به هنگام سوال ها بر حوزه های نسبتاً همگون خویشتن یا به هنگام پرسیدن سوال ها از کسانی که رفتار اجتماعی شان نسبتاً همگون بود ، چنین نتیجه ای حاصل شد .

### گزینش در مقابل کنارگذاری :

با توجه به مطالعه و مطالعه های مشابه دیگری که توسط شفمیر انجام شد . حاکی از آن است که به هنگام انتخاب برنده ها ، کسانی که باید جایزه ای دریافت کنند ، در امتحان ورودی یک مدرسه پذیرفته شوند ، یا برای کاری استخدام شوند ، ما اغلب افراد پیچیده و دارای مجموعه شگفت آور از نقاط ضعف و قوت را به دیگران که دارای شخصیتی ساده و معمولی هستند ترجیح می دهیم ، چرا که دلایل بیشتری برای

انتخاب افراد پیچیده در دست داریم . اما زمانی که وظیفه ما جدا کردن بازنده هاست ، افرادی که بابت از فهرست اولیه نامزدهای دریافت جایزه حذف شوند کسانی که از دادن پذیرش به آنها برای ورود به مدرسه امتناع می شوند ، یا کسانی که باید از فهرست نامزدهای انتخابی کنار گذاشته شوند ، باز هم ترجیح می دهیم که افراد پیچیده را نسبت به افراد ساده تر کنار بگذاریم . چرا که باز هم دلایل بیشتری برای کنار گذاشتن افراد پیچیده در اختیار داریم .

### گزینش درمقابل کنار گذاری :

#### مثال ۱ ←

- ✓ حضانت مطلق طفل به کدام یک از والدین باید واگذار شود .
- ✓ حضانت مطلق طفل به کدام یک از والدین نباید واگذار شود .

**نکته :** احتمالاً ما نظرات پیچیده تر و مفصل تر از افراد آشنا نسبت به افراد کمتر آشنا داریم . در نتیجه دلایل بیشتری برای انتخاب افراد آشنا نسبت به غریبه ها و در عین حال دلایل بیشتری برای کنار گذاشتن افراد آشنا در ذهن داریم .

#### مثال ۲ ←

- ✓ بهترین مادر دنیا
- ✓ بدترین مادر دنیا

### تحلیل دلایل برای پیش بینی ها :

به کسی بیندشید که او را به تازگی ملاقات کرده اید و هنوز او را خوب نمی شناسید آیا گمان می کنید در طول چند ماه آینده با این فرد به سینما خواهید رفت ، پیش از آن که پاسخ دهید چند لحظه به دلایلی که ممکن است برای انجام یا عدم انجام این رفتارها در ذهن دارید فکر کنید ، ممکن است گمان کنید که تعمق در باره دلایل پیش بینی های خود ، به این شیوه دقت این پیش بینی ها را بالا خواهد برد . اما در واقع عکس این موضوع صادق است .

**نکته :** ما اغلب گمان می کنیم که تفکر عمیق در باره یک موضوع ، استدلال ما در باره آن را بیشتر می کند ، نتیجه خلاف انتظار تحقیق در باره تحلیل دلایل این است که تفکر دقیق گاه پیش از آن که نفع برساند موجب ضرر می شود . این اتفاق زمانی می افتد که تفکر دقیق ، ما را به تکبیر یافتارهایی نظیر راهبرد آزمون مثبت وا دارد که سبب افزایش سوگیری می شود .

### « کاوش در تغییرات همگام »

#### کاوش در تغییرات همگام :

۱. جدول ۲×۲
۲. همبستگی واهی : الف) شگل گیری کلیشه ها (ب) ناتوانی در شناسایی همبستگی های واقعی
۳. دقت در شناسایی تغییرات همگام
۴. قضاوت مبتنی بر تبیین ها ← الگوهای داستانی هئیت های منصفه
۵. تفکر خلاف واقع
۶. بهنجاری رخداد : الف) نزدیکی دو رخداد واقعی و کاذب (ب) استثناء از مقابل قاعده (ج) کنترل پذیری
۷. کارکرد افکار غیر واقعی (د) انجام عمل در برابر عمل نکردن (ه) آسانی بازسازی وقایع در ذهن
۸. آیا دانشمندان نخبه تر ، معلمان بهترین نیز هستند ؟ آیا شما و بهترین دوست شما ، نظرات یکسانی در باره فیلم ها دارید ؟
۹. هر یک از این سوال ها ، شامل تغییر همگام بین دو متغیر است .
۱۰. برای درک و فهم جهان اجتماعی ، ما باید تغییرهای همگام بین عضویت در یک گروه و یک رفتار خاص ، بین رفتارها در دو موقعیت متفاوت ، بین عقاید دو نفر را مشخص کنیم .

۱۱. از آنجا که بخش اعظم دانش اجتماعی ما بر اساس باورها پیرامون این گونه تغییرهای همگام شکل گرفته است ، بسیار مهم است که تعیین کنیم در ارزیابی این گونه تغییرهای همگام چه قدر کارایی داریم .

### ارزیابی تغییرهای همگام در جداول ۲×۲ :

✓ ارزیابی تغییرهای همگام از طریق جدول های احتمالی ، ظاهراً خیلی آسان تر از ارزیابی تغییرهای همگام از طریق توجه به رشته ای از رخدادهاست که در طول زمان داده اند همان گونه مثلاً از طریق برخوردهای متعدد در طول ماه های متوالی با اساتید و با دیگر افرادی که حواس پرت بوده یا نبوده اند ، رخ می دهد . هنگامی که داده ها در یک جدول ۲×۲ خلاصه می شود ، شما دچار خطای حافظه یا تغییر غلط رفتارها نمی شوید ، در حالی که هنگام ارزیابی تغییرهای همگام از طریق نمونه های مشاهده شده در طول زمان ممکن است دچار آن شوید .

✓ خلاصه تحقیق در باره حواس پرت بودن اساتید دانشگاه .

### جدول ۲×۲ :

حواس پرت

خیر	بله	استاد
۴۰۰ (ب)	۶۰۰ (الف)	بله
۲۰۰ (د)	۳۰۰ (ج)	خیر

### نکته :

گرایش به تمرکز بر خانه بله : بله ( الف ) را می توان نمونه ای از وابستگی به راهبرد آزمون مثبت به شمار آورد ، زمانی که می خواهیم تعیین کنیم آیا اساتید حواس پرت هستند ، به دنبال مواردی می گردیم که با فرضیه ما جور در بیاید ، یعنی به دنبال اساتید حواس پرت می گردیم . گرایش به مقایسه خانه الف با خانه ب را نیز می توان بارتاب وابستگی به راهبرد آزمون مثبت دانست ، ما در جستجوی مواردی هستیم که با علت فرضی ( یعنی استاد بودن ) همخوان باشد تا تعیین کنیم که آیا معلول ( فرضی ) ( حواس پرت بودن ) وجود دارد . ( خانه الف ) یا ندارد ( خانه ب ) .

### همبستگی های پنداری ( واهی ) :

✓ ردل مایر و ورتورسکی ( ۱۹۹۶ ) چنین فرض می کنند که شناسایی تغییر همگام نادرست در پیدایش این باور که درد آرتریت با آب و هوا رابطه دارد ، نقش ایفا می کند . افراد احتمالاً « بیننده » یک « همبستگی پنداری » بوده اند که در واقع وجود ندارد مثلاً هیچ همبستگی معناداری بین ضعف درد و آب و هوا یافت نشده . میانگین همبستگی ، نزدیک به صفر بود .

✓ راهبرد آزمون مثبت ممکن است در درک این گونه همبستگی های پنداری نقش داشته باشد . اگر نظریه های اولیه ما سبب شود که آماده پذیرش یک همبستگی باشیم توجه خاصی به مواردی که با این ارتباط یا همبستگی همخوان باشد مبدول خواهیم داشت .

مثلاً : بیماران ممکن است بر دفعاتی تمرکز کنند که یک تغییر آب و هوایی همراه با افزایش در راه است ، و به مواردی که درد آنها افزایش یافته اما وضعیت آب و هوا تغییر نکرده ، یا با وجود تغییر وضعیت آب و هوا دردشان افزایش نیافته ، توجه کمتری نشان دهند .

### نکته :

نتیجه تحقیقات ( لورن چپمن و جین چپمن ) ← این یافته گویای آن است که دیدگاه متخصصان بالینی احتمالاً بر فرض های فرهنگی فراگیر و نه تجربه بالینی خاص آنها استوار است .

### همبستگی های پنداری :

۱. شکل گیری کلیشه ها از راه همبستگی پنداری

۲. ناتوانی در شناسایی همبستگی های واقعی

### شکل گیری کلیشه ها از راه همبستگی پنداری :

- ✓ دیوید همیلتون و همکاران او اذعان داشتند که ما شاید توجه خاصی به افراد نادر و متمایز نشان می دهیم ، در نتیجه ( مثلاً ) ابرستاره های آمریکایی تبار به یادماندنی تر از ابرستاره های سفیدپوست می شوند .
- ✓ به عبارت کامل تر ، احتمال بیش برآورد فراوانی رفتارهای نادر میان اعضای گروه های نسبتاً کوچک بیشتر است ، زمانی که هم گروه ها و هم رفتارها نادر باشد ، وقوع همزمان آنها نادرتر می شود . چنین افراد متمایزی بسیار چشمگیر و به یاد ماندنی هستند و بنابراین منجر به شکل گیری یک همبستگی پنداری بین عضویت در آن گروه و آن رفتار خاص می شود .

### ناتوانی در شناسایی همبستگی های واقعی :

پیش فرض ها و انتظارات قبلی می تواند سبب شود که افراد همبستگی های پنداری را در واقع وجود ندارد ، « ببینید » اما در غیاب پیش فرض های قبلی ، افراد ممکن است گاه در شناسایی همبستگی های غیر منتظره ای که در واقع وجود دارند ، ناتوان بمانند . این موضوع زمانی رخ نمود که چپمن و چپمن مجموعه داده هایی را پدید آوردند که همبستگی های واقعی بین هم جنس خواهی و نشانه های معتبر اما خلاف انتظار را شامل می شود .

### دقت در شناسایی همبستگی های واقعی :

به رغم دشواری های اثبات شده ای که ما در ارزیابی تغییرهای همگام به آنها برمی خوریم ، ما قادریم به هنگام تخمین برخی از همبستگی های روزمره ، دقت شایان توجهی از خود نشان دهیم . برآوردهای ما پیرامون همبستگی ها ، زمانی که با داده ها بسیار قابل فهم آشنا هستیم ، به احتمال بسیار زیاد دقیق خواهد بود .

### قضایوت مبتنی بر تبیین :

اغلب تحقیقات انجام شده در باره فرضیه آزمایی و کاوش ( شناسایی ) تغییر همگام ، به طور نهران یا آشکار ، بر این فرض مبتنی است که ما قضایوت های خود را از طریق فراخوانی بخش های مستقل ، نمونه هایی از رفتارهای درون گرایانه و برون گرایانه ، مواردی که در آن عضویت در یک گروه و رفتارهای منفی ، هم زمان رخ می دهند انجام می دهیم . پس از راه ارزیابی فراوانی نسبی یا اسانی فراخوانی آنها بر پیامدهای مربوط به مثال های فراخوانی شده ، می افزایشیم یا آنها را تعدیل می کنیم تا در آن مورد به نتیجه برسیم .

### قضایوت مبتنی بر تبیین :

نکته ← بسیاری از قضایوت های ما ممکن است به این شیوه صورت پذیرند ، اما بسیاری دیگر از قضایوت های ما ، مستلزم استدلال های علی پیچیده تر است .

### هماهنگی تبیین ها :

پل تاگارد ، نظریه « هماهنگی تبیینی » را پدید آورد که بیانگر اصولی است که هماهنگی تبیین ها را تعیین می کند . به عبارت کلی تر ، ما آن دسته از فرضیه هایی را که در گستره تبیینی بیشتری دارد ترجیح می دهیم . مثال : لیزا و خستگی او در طول روز و خمیازه کشیدن .

### تفکر خلاف واقع « واقعیت گریز » :

رخدادهای بسیاری سبب می شود که ما به این گونه « پیامدهای غیر واقعی » برسیم یعنی پیامدهای که بر خلاف آن چیزی است که در واقع اتفاق افتاده است آن چه می توان گفت رخ دهد ، آن چه ممکن بود روی دهد و شاید آنچه باید به وقوع می پیوست ، اما چنین نشد

پیامدهای غیر واقعی که در واکنش به یک رخداد طرح می‌کنیم . می‌کنیم . می‌تواند بر برداشت ما از آن رخداد یا واکنش‌های عاطفی ما نسبت به آن تاثیر بگذارد .

**مثال :** سپاس گذار بودن افراد بازمانده بعد از حادثه ، و علت یابی کردن . این موضوع که چرا این اتفاق افتاد .

### بهنجاری رخداد :

برخی امور غیر واقعی را آسان تر می‌توان تصور کرد . مثال : برنده شدن یک فرد دیگر بعد از شما که یک ساعت تلاش کردید و موفق نشدید احساس ناکامی و سرخوردگی کنید خیلی زیاد است .

دانیل کانمن و دیل میلر ، رخدادهایی را که به این صورت به آسانی قابل تصور است ، نابهنجار نامیدند . آنها اذعان داشتند که هر رخداد یک نوع « **هنجار** » را پدید می‌آورد که بازتاب انتظارهای قبلی و نیز افکار واقعیت‌گریزی است که به آن می‌انجامد . انتظار می‌رفت که رخداد چگونه روی دهد و حالا پس از وقوع آن ، چگونه ممکن بود اتفاق بیفتد . هر چه یک رخداد از « **هنجار پدید آمده** » بیشتر منحرف بشود ، بیشتر نابهنجار به نظر خواهد رسید . حتی اگر رخدادها در احتمال وقوع اولیه یکسان پنداشته شود ، اگر سرمنشاء افکار غیر واقعی متفاوتی باشد ، از نظر بهنجاری بودن از یکدیگر متفاوت هستند .

### نکته :

هر چه یک رخداد نابهنجار به نظر برسد واکنش عاطفی فرد نسبت به آن شدیدتر است .

## فصل ششم

## مقابله انگیزش در مقابل شناخت :

۱. وابستگی به نتیجه
۲. نقش بنیادی برانگیختگی
۳. تایید خویشتن

## شناخت داغ :

## (الف) انگیزش :

۱. اهداف جهت دهنده ( هدایت کننده ) ← دستگاه ذهنی عمل نگر
۲. اهداف رسیدن به نتیجه : (الف) اهداف مربوط به دقت ← دستگاه ذهنی آگاهی جو (ب) اهداف پایان بخش
۳. سازوکارهای استدلال انگیزه مند

## (ب) عاطفه :

۱. قضاوت همساز با خلق : (الف) خلق چنان منبع راه اندازی (ب) خلق چونان اطلاعات (ج) الگوی القای عاطفه
۲. خلق چونان تعیین کننده راهبردهای شناختی : (الف) خلق و متقاعد سازی (ب) خلق و کلیشه سازی

## مقابله انگیزش و شناخت :

در اواسط دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ برخی نظریه پردازان ، متون علمی مبنی بر وجود استدلال انگیزه مند را بررسی کردند . نتیجه گیری یکسان آنها عبارت از این بود : که تمام آزمایش های مرتبط را به کمک اصطلاحات شناختی و بدون ورود به موضوع انگیزش می توان توضیح داد .

همچنین آنان چنین استدلال می کنند :

دستیابی به شواهد قطعی در باره تاثیر انگیزش بر قضاوت افراد ، امری غیر ممکن است ، چرا که همیشه تعبیر صرفاً شناختی هر یافته ای ممکن است .

ترجیح تعبیر شناختی ، ساده تر و بی پیرایه بودن آن می باشد که حتی مستلزم سازوکارهای کمتری است .

برای مثال به خوبی اثبات شده است که :

انتظارهای ما می تواند بر قضاوتمان تاثیر کند بر عکس هیچگونه شواهد مستقلی در باره تاثیر انگیزش بر قضاوت وجود نداشت .

البته در آن زمان این استدلال قانع کننده به نظر رسید ولی اکنون دیگر چنین نیست و تا سال ۱۹۹۰ محققان موفق شدند به شواهد مستقلی در باره تاثیر انگیزش بر قضاوت دست یابند .

بحث بعدی ما به صورت سه سر فصل مستقل در مورد این شواهد بدست آمده است .

## (۱) وابستگی به نتیجه :

تحقیقات « قضاوت های خودمحور » توسط منتقدان به نقد کشیده شد آنها معتقدند که : چون این قضاوت ها به خویشتن افراد مربوط است می توان در قالب اصطلاح های شناختی صرف آنها را تعبیر نمود .

در واقع این تحقیقات اثبات نمود که وابستگی به نتیجه در واقع قضاوت های ما را دچار سوگیری می کند .

تحقیقات گسترده بعدی نشان داد که برای بعضی قضاوت ها ، ارزیابی ها و رفتارهای ما به سختی می توان علتی غیر انگیزشی پیدا کرد و شواهد محکمی را در باره نقش انگیزش در قضاوت در اختیار ما قرار می دهد .

**۲) نقش بنیادی بر انگیزش :**

« نظریه ناهمسازی » عرصه مهمی را برای بحث بین طرفداران تاثیرات انگیزشی و هواداران سازوکارهای شناختی فراهم نموده است . در چارچوب معمول تحقیقات این نظریه در واقع ، به آزمدنی ها القا می شود تا از موضعی حمایت کنند که با نگرش آنان متضاد است . بنیانگذار « فرضیه ناهمسازی » ، « لئون فستینگر » معتقد بود تغییر نگرش در چنین آزمایش هایی ، نتیجه تلاش در جهت کاستن ، از تنش های ناخوشایند یا ناهمسازی ، بین دو باور متضاد است .

نظریه پردازان بعدی اذعان داشتند که بر انگیزش ، مربوط به ناهمسازی ، مستلزم ، احساس تهدید نسبت به خویشتن ، است . هم نگرش اصلی ( اولیه ) و هم نگرش اصلاح شده ( بعدی ) بیانگر آن است که :  
« در مردم این انگیزه ایجاد می شود که نگرشی را انتخاب کنند که از آنها خواسته شده است » .  
نتیجه این که در اصل انگیزش است که سبب تغییر نگرش می گردد .

داریل بَم ( Daryl Bem ) نظریه ناهمسازی را به چالش کشید او استدلال نمود که : افراد اغلب شیوه مستقیمی برای تعیین چستی نگرش های خود ندارند ، در عوض آنها نگرش های خود را ، با مشاهده رفتارهای خود و نیز استنباط اینکه نگرش ها و رفتارها باید با هم همخوان باشد ، تعیین می کنند .

این نظریه آقای بَم « نظریه ادراک خویشتن » نام گرفت و چنین می گوید : « سازوکار تغییر نگرش های ناشی از رفتارهای خلاف نگرش قبلی را به زبانی شناختی خالص و بدون اشاره به انگیزش می توان توضیح داد » .

نظریه ادراک خویشتن در باره یافته های مربوط به مفهوم ناهمسازی چنین نظر می دهد : تغییر نگرش از یک استنباط بی طرفانه نشئت می گیرد ، بر عکس ، فرض دیدگاه انگیزشی این است که ، فرد ناراحت است و رفتارش او را اشفته می کند و تنش ناشی از آشفتگی سبب تغییر نگرش می شود . چرا که فرد را بر می انگیزد تا تنش خود را کاهش دهد .  
برانگیختگی همچنین می تواند نشانه سرخوشی ، ترس یا ناراحتی تلقی شود .

یک مورد اثبات انگیزش در مقابل شناخت صرف تحقیقات دانشمندان علوم عصب پایه بود که تأیید کرد ، برانگیختگی به افراد کمک می کند تا استنباط کنند که از تهدیدهای پیرامون نگرانند . بیماران مصدوم نفری که چنین حالت هایی را ندارند حتی در زمان آگاهی از خطر از موقعیت های خطرناک اجتناب نمی کنند .

آزمایشات دیگر نشان داد : تغییر نگرش در آزمایش ناهمسازی مستلزم اسناددهی درست ، برانگیختگی به رفتار ، خلاف نگرش خود است . یافته های بعدی نیز در واقع باز هم بر نقش اساسی برانگیختگی تأکید نمود .

**خلاصه این که :**

در نظریه ادراک خویشتن بَم : سطوح واقعی برانگیختگی و نیز باور در باره منشاء احتمالی نیاستی بر نگرش تاثیر کند . ولی این یافته که تغییر نگرش در تحقیقات فقط زمانی رخ می دهد که برانگیختگی به رفتار خود فرد ، منتسب شود نشان می دهد که :  
تغییر نگرش برآمده از تلاش برای کنار آمدن با دل نگرانی است و این حالت از انگیزش نشئت می گیرد .

**۳) تأیید خویشتن :**

اگر بیاد آورید که فردی دوستدار هنر و شخصی با فرهنگ ، ظریف و ارزشمند هستید هر گونه تردیدی در باره ارزش های فردی و رفتار خود را مرتفع خواهید دانست .

تحقیقات کلوداستیل و همکارانش این موضوع را اثبات نمود . یعنی فرد می تواند با تغییر نگرش های خود به « تأیید خویشتن » دست یابد .

مثال ← اگر وضعیتی را که از آن پشتیبانی کرده ام چندان بد نیست پس من آدم بدی نیستم اما این تنها راه برای تأیید خویشتن نیست . هر گونه فکر یا عملی که جنبه های ارزشمند خودپنداره ( مفهوم خویشتن ) فرد را به ذهن او بیاورد ، می تواند در بازسازی حس فرد از خودش ، به عنوان شخصی ارزنده واقع شود ، حتی اگر این رفتارها و افکار اصلاً ربطی به رفتار خلاف نگرش او نداشته باشد .



نکته :

ارزش خویشتن :

- ✓ یک دانشمند ← از راه ← خواندن یک مجله علمی
  - ✓ یک مذهبی ← از راه ← دعا و نماز
  - ✓ یک دوستدار هنر ← از راه ← بازدید از یک نمایشگاه هنری
- باز تأیید می شود .

تحقیقات دیگر نشان داد : انگیزش برای تأیید خویشتن ، می تواند در پی رفتارهای خلاف نگرش سبب تغییر نگرش شود . اما زمانی که انگیزش از راه های دیگر ارضاء شود ، نگرش دستخوش تغییر نمی شود .

نکته :

بایستی دقت کرد که نظریه ادراک خویشتن داریل بَم قادر به توضیح چنین یافته هایی نیست . ( و این خود اثبات می کند که انگیزش در سوگیری قضاوت های افراد دخیل است ) .

با توضیح سه مورد اخیر در بحث تقابل انگیزش و شناخت دو رشته مستقل به نقش مهم انگیزش در تغییر نگرش در آزمایشات انعطاف پذیری اشاره می کند :

۱. رشته اول ← تغییر نگرش فقط موقعی ایجاد می شود که افراد برانگیختگی را تجربه کنند و آنرا به رفتار خلاف انگیزش خود نسبت دهند .
۲. رشته دوم ← وقتی افراد به شیوه های دیگر بتوانند نیاز با تأیید ارزش خویشتن را در وجود خود ارضاء کنند ، تمایل به تغییر نگرش در آنها از بین می رود .

انگیزش

در کلیات فصل ششم به شناخت داغ اشاره گردید که این نوع شناخت به دو مبحث انگیزش و عاطفه تقسیم می پذیرد ، در این قسمت با طرح سه سر فصل :

۱. اهداف جهت دهنده
۲. اهداف رسیدن به نتیجه
۳. سازو کارهای استدلال انگیزه مند

به بحث انگیزش ادامه می دهیم .

(۱) اهداف جهت دهنده :

**تعریف :** یعنی قصد رسیدن به یک نتیجه خاص ( مورد دلخواه ) که قضاوت فرد را دچار سوگیری می کند .  
اصولاً همه ما در برخی موارد آنچه را می خواهیم باور می کنیم چرا که می خواسته ایم که همان را باور کنیم .  
مثال : عشاق همیشه به نقاط ضعف معشوق خود چشمی نابینا دارند .

( ضرب المثل فارسی : اگر بر دیده مجنون نشینی ) به غیر از خوبی لیلی نبینی )

مثال ← مادران نقص فرزندان خود را نمی بینند .

ضرب المثل فارسی : ( سوسک از دیوار بالا میره ) مادرش میگه قربون دست و پای بلوریت )

هر یک از طرفین دعوا فکر می کند دیگری در اشتباه است .

ضرب المثل فارسی : تا سر دارم سر می شکنم .

نکته

اهداف جهت دهنده موجب می شود به نیت افراد اجیر شده توجه نموده و نسبت به آنان بی اعتماد شویم .

## ۲) اهداف رسیدن به دقیق ترین نتیجه :

این اهداف به نوبه خود به دو گروه اهداف مربوط به دقت و اهداف پایان بخش تقسیم می شوند .

### الف) اهداف مربوط به دقت :

تفکر و دقت عمیق با بحث « هم بهبود و هم تخریب » قضاوت ها می گردد .

وقتی هدف هدایت کننده ( جهت دهنده ) است انگیزه رسیدن به نتیجه ای خاص است . ولی وقتی هدف دقت است ، انگیزه رسیدن به دقیق ترین نتیجه است ، حال این نتیجه هر چه می خواهد باشد .

میل به دقیق بودن ، با احساس خطر مالی ، حیثیتی و شکست در پروژه مورد دلخواه و علاقه ، افزایش می یابد ، همچنین در مواقعی که این احساس به وجود آید که ممکن است دقیق نبودن باعث رفتار غیر منصفانه با دیگران شود شما خیلی دقیق تر قضاوت می کنید .

اهداف مربوط به دقت سبب می شوند افراد در موقع رسیدن به نتیجه روند بررسی را متوقف نکنند و آن قدر ادامه دهند تا به به بهترین نتیجه دست یابند .

### نکته :

در مواردی ژرف اندیشی و اهداف معطوف به دقت در اصل موجب ضعف و عدم دقت در قضاوت می شود .

### نکته :

تحقیقات بسیاری نشان داده اند که اهداف مربوط به دقت سبب بهبود قضاوت ها می شود دلیل آن استفاده از راهبردهای استنباطی مناسب تر است .

اثر تقدیمی : تحت تاثیر اطلاعات قبلی قرار رفتن را اثر تقدیمی می گویند .

اهداف مربوط به دقت در تحقیقات وابستگی آزمودنی ها را به یافتار دسترسی پذیری کاهش نداد و همچنین تکیه آنها را به قوانین آماری دشوار افزایش نداد ، سوگیری واپس نگر را نیز از میان نبرد .

هنگامی که ما راهبرد استدلالی برتری در اختیار نداریم ، یا زمانی که از تناسب و برتری آن ، آگاه نیستیم ، هر چقدر فکر کنیم ، قضاوت بهبود نمی یابد بدتر از همه زمانی است که تفکر دقیق قوانین نادرست بیشتری را به ذهن راه می دهد . در چنین حالتی اهداف مربوط به دقت سبب افزایش خطاها و سوگیری ها خواهد شد و هر چه بیشتر فکر کنیم احتمال افتادن به دام راهبردهای استدلالی نادرست بیشتر می شود . تا اینجا نتیجه این که اهداف هدایت کننده و اهداف مربوط به دقت از راه تاثیر بر انتخاب ما از قوانین و باورها بر قضاوت های ما موثرند . بحث بعدی ما در مورد دو دستگاه ذهنی مربوط به اهداف یاد شده است .

### دستگاه ذهنی عمل نگر و آگاهی جو :

افرادی که در حین روند تصمیم گیری هستند یک دستگاه ذهنی آگاهی جو برای خود پدید می آورند دستگاه ذهنی آگاهی جو سبب می شود افراد اطلاعات را به شیوه ای دقیق و متوازن مورد بررسی قرار دهند . ( اهداف مربوط به دقت ) .

مثال : هنگامی که به دنبال خرید خانه هستیم اطلاعات دقیقی را جمع آوری و بررسی می کنیم .

بر عکس افرادی که به تصمیمی رسیده اند یک دستگاه ذهنی عمل نگر تشکیل می دهند که باعث می شود . بر افکار و اعمالی تمرکز کنند که برای رسیدن به هدف مورد نظر لازم است . ( اهداف جهت دهنده ) .

مثال : بعد از انتخاب خانه مورد نظر توجه ما معطوف می شود که چگونه معامله کنیم ، وام بگیریم و به نتیجه مطلوب ( خرید خانه ) برسیم .

### نکته :

دستگاه ذهنی آگاهی جو منجر به تقصیب اهداف مربوط به دقت و دستگاه ذهنی عمل نگر در اهداف جهت دهنده تشکیل می شود .

### نتایج تحقیقات نشان می دهد :

دستگاه ذهنی آگاهی جو می تواند میزان تمایل به اغراق در باره میزان کنترل افراد ، رخدادهای کنترل ناپذیر را کاهش دهد .

ضمناً دستگاه ذهنی آگاهی جو به هنگام تفکر در باره یک مسئله حل نشده زندگی در ذهن شکل می گیرد که می تواند پندارهای بهنجار و متداول در باره توانایی خود در کنترل دیگر رخدادهای نامرتبط در زندگی را معلق کند .  
دستگاه های ذهنی یادشده می تواند همچنین بر ادراک خویشتن و باورهای فرد در باره آسیب پذیری او در قبال خطر پذیری موثر باشد .  
بنابراین دستگاه ذهنی عمل نگر تمایل انسان را به باور این که در برخی از مهارت ها و ویژگی ها از همتایان خود بهتر است افزایش می دهد در حالی که دستگاه ذهنی آگاهی جو از میزان این تمایل می کاهد .

**نکته :**

دستگاه ذهنی عمل نگر همچنین حس آسیب پذیری در مقابل خطراتی مانند طلاق و بیماری را کاهش می دهد . بنابراین اهداف مربوط به دقت که از دستگاه آگاهی جو بر می خیزد می تواند پندارهای مثبت را کاهش دهد . در نقطه مقابل اهداف هدایت کننده که با دستگاه عمل نگر پدید می آید افکار مثبت را افزایش می دهد .

**اهداف پایان بخش**

گاه رسیدن به یک سرانجام ( پایان ) یعنی رسیدن به یک نتیجه روشن بخودی خود به یک هدف تبدیل می شود .  
اگر از نظر زمانی در مضیقه باشیم ، اگر وظیفه تصمیم گیری را آنقدر کسالت آور بدانیم که بخواهیم هر چه زودتر از شر آن خلاص شویم یا اگر بدانیم که پس از انجام وظیفه فعلی به فعالیتی لذت بخش خواهیم پرداخت این انگیزه در ما ایجاد می شود که کار را خیلی زودتر تمام کنیم .  
هنگامی که انگیزه داریم تا کار را به فرجام برسانیم ممکن است به محض رسیدن نتیجه ای ظاهراً مناسب فرایند تفکر را متوقف کنیم ، شاید هم به قوانین باورهای متوسل شویم که آسانتر و در دسترس تر هستند .  
اغلب چنین تفکر شتاب زده و پر اشکال سبب افزایش خطا و سوگیری در قضاوت می شود بر عکس برخی اوقات انگیزه داریم که از اتمام کار اجتناب کنیم و به همین علت می کوشیم تا فرآیند قضاوت را طولانی کنیم و تا آنجا که ممکن است رسیدن به نتیجه روشن به تعویق اندازیم .  
اهداف مربوط به دقت ممکن است سبب اجتناب از پایان بخشی به موضوع شود . مثلاً اگر از اشتباه کردن می ترسیم یا می دانیم که پس از رسیدن به نتیجه مورد سرزنش یا انتقاد قرار میگیریم فرآیند قضاوت را طولانی می کنیم .

**نکته :**

مجموعه تحقیقات دونا و بستر نشان داد که اهداف مربوط به پایان جویی می تواند بر قضاوت ما در باره دیگران تاثیر بگذارد .  
هنگامی که با استدلال مناسب تر ، درنتایج تعمق کافی میکنیم ، این بررسی عمیق که از نیاز به اجتناب از نتیجه گیری ناشی می شود ، می تواند سوگیری را از بین ببرد . ( درست مثل مواقعی که موجب پیدایش سوگیری در تطابق می شود )

**جمع بندی در مورد اهداف :**

۱. تمام اهداف یاد شده به واسطه تاثیر بر پردازش شناختی اطلاعات ، بر « قضاوت » اثر می گذارند .
۲. اهداف می توانند تعیین کنند که کدام قوانین و باورها دست یافتنی است .
۳. اهداف می توانند بر میزان وقت و تلاش که صرف قضاوت می شود اثر کنند .
۴. افراد با اهداف مختلف قضاوت های متفاوتی می کنند همچنین در صورت تغییر اهداف افراد یکسان نتیجه گیری های متفاوت می کنند

**عاطفه**

درمبحث عاطفه که دومین بخش از شناخت داغ می باشد به دو سرفصل اصلی « قضاوت همساز با خلق » و « خلق چنان تعیین کننده راهبردهای شناختی » خواهیم پرداخت .

**الف) قضاوت همساز با خلق :**

هنگامی که خلق خوشی داریم مایل هستیم پاسخ های مثبت تری به سوالات زیر بدهیم ولی وقتی سرحال نیستیم پاسخ های منفی به سوالات می دهیم :

- ✓ همدم زندگی خود را چقدر دوست دارید ؟
- ✓ چقدر احتمال می دهید که به فشار خون مبتلا شوید ؟
- ✓ چقدر از رهبر کشورتان خوشتان می آید ؟

به عبارت دیگر قضاوت های ما به سمت هماهنگی با حالت های خلقی ما متمایل است .  
تحقیقات نشان می دهد که حتی دریافت هدیه های کم ارزش می تواند حالت های خلقی خوش در ما القا کند ، در نتیجه سبب شود که ما دارائی های خود را بهتر ارزیابی کنیم .  
همچنین خلق ما می تواند بر چگونگی درک ما از رخداد های مهم زندگی و نیز توضیح آنها تاثیر بگذارد .

**قضاوت همساز با خلق تحت سه زیر عنوان بررسی می گردد که عبارتند از :**

۱. خلق چنان منبع راه اندازی
۲. خلق چنان اطلاعات
۳. الگوی القای عاطفه

اگر احساس بیماری می کنید توصیه درست این است که یک فیلم کمدی تماشا کنید .  
این کار نه تنها روحیه شما را بهتر می کند بلکه علائم بیماری را کاهش می دهد ، اما در این حال از تماشای فیلم های غمگین احتراز کنید چون حال شما را بدتر می کند .  
حالت های خلقی ناخوش می تواند بر پیش داوری های ما نسبت به گروه های کلیشه شده منفی بیفزاید و سبب شود که آنها را با اصطلاح های منفی تر توصیف کنیم .

**(۱) خلق چنان منبع راه اندازی :**

« گوردون باور » ادعان داشت که قضاوت های هماهنگ با خلق از حافظه هماهنگ با خلق نشئت می گیرد .  
در مدل شبکه ای « باور » هنگامی که یک گره واره نشانگر یک حالت عاطفی ( مثلاً شادی ) فعال شود ، سیر فعال شدگی ، از طریق گره واره های دیگر مربوط به مردم ، اشیاء یا وقایع انتشار می یابد . بسیاری از اشیاء و امور پیوندهای مثبت یا منفی دارند .

**مثال :** ممکن است از برخی جنبه های رفتاری در نزاع دیشب به خود ببالم ولی از بعضی حرف هایی که زده ام شرمندم باشم .

مفهوم راه اندازی ناشی از خلق دلیل مواجهه برای بسیاری از قضاوت های هماهنگ با خلق فراهم می آورد .  
مفاهیم عاطفه محور می تواند دسترسی پذیری به دیگر مفاهیم همسان را افزایش دهد ( حتی اگر این دو عاطفه هم مضمون اجزاء مشترک نداشته باشند ) .

**مثال :** « طلاق » دسترسی پذیری « دندان درد » و « آفتاب » دسترسی پذیری « مشکلات » را بالا می برد .

**خلاصه این که :** خلق اغلب بر قضاوت اثر می کند زیرا اطلاعات هماهنگ با خلق و مرتبط با قضاوت را ، در ذهن راه اندازی می کند .

**(۲) خلق چنان اطلاعات :**

ممکن است ما حالت های خلقی خود را به عنوان « منبع مستقیم اطلاعات » برای قضاوت بکار ببریم .  
هنگامی که از سرمنشاء واقعی خلق خود اطلاع نداریم ممکن است به اشتباه آن را به موضوع قضاوت اسناد دهی کنیم ، در نتیجه قضاوت هایمان با حالت های خلقی ما هماهنگ است .  
حالت های خلقی ما ممکن است به عنوان منبع اطلاعات عمل کند و منجر به برخی پیش بینی های مهم در باره قضاوت هماهنگ با خلق شود .

**مثلاً یکی از این پیش بینی ها چنین است :**

**الف)** تاثیر خلق به ارزش اطلاعات دریافت شده وابستگی دارد . ( یعنی حتی اگر آگاه باشیم که خلق خوش ما در اثر آهنگی نشاط انگیز است و آن را به قضاوت خودمان بی ربط بدانیم با این حال اثر خلق خوش در قضاوت در باره شخص یا موضوعی کاملاً وجود دارد )

**ب)** پیش بینی دیگر نشئت گرفته از دیدگاه « خلق چنان اطلاعات » این است :

تاثیر خلق بر قضاوت به میزان تناسب عامل به کاربرده شده برای القاء خلق با موضوع قضاوت بستگی ندارد . ( یعنی اگر تحت تاثیر یک داستان غمگین هستید قضاوت شما در اثر خلق به موضوع های مرتبط و حتی غیر مرتبط تسری می یابد و اثر می گذارد ) .

در دو مبحث اخیر متوجه شدیم که خلق :

- ✓ هم به عنوان راه اندازنده اطلاعات مربوط به خلق
- ✓ و هم از طریق منبع اطلاعات موثر بر روند قضاوت می تواند بر قضاوت اثر کند .

اکنون به این سوال جواب می دهیم :

هر یک از این دست اثرات مربوط به خلق چه هنگام به گردونه عمل وارد می شود ؟

### ۳) الگوی القای عاطفه :

جوزف فورگس الگوی القای عاطفه ( مدل تزریق احساسات ) را پدید آورد . تا پیش بینی کند که چه زمانی عاطفه بر قضاوت اثر می کند و هنگامی که اثر گذاشت از چه سازوکاری استفاده می کند . این الگو بر این فرض استوار است :  
تاثیر عاطفه بستگی به نوع راهبرد استدلالی ، مورد استفاده قرار دارد . یعنی عاطفه بر قضاوت هایی اثر دارد که می توان آنها را از طریق « یادآوری مستقیم » یک نتیجه قبلی انجام داد .

مثال : اگر من بدانم که شیفته بستنی هستم بدون توجه به حالت خلقی می گویم که عاشق بستنی هستم .  
مورد بعدی این است که : گمان می رود که عاطفه تاثیر چندانی بر قضاوت های ناشی از انگیزش ( اهداف هدایت کننده قوی ) ندارد زیرا انگیزش بر تاثیرات عاطفی غلبه می کند .

فورگس ادعان داشت که سازوکاری که به واسطه آن عاطفه بر قضاوت اثر می کند بستگی دارد به : انتخاب یکی از دو راهبرد .

۱) هنگام روی آوردن به پردازش یافتاری از خلق به عنوان منبع اطلاعات بهره می بریم و به جای تحلیل و تفکر به راهبرد بسیار ساده ای روی می آوریم و از خود می پرسیم : در باره این موضوع چه احساسی دارم ؟

۲) بر عکس هنگامی که افراد به قضاوت بنیادی روی می آورند قضاوت های ناشی از پردازش بنیادی از خلق اثر می پذیرد و افراد در ذهن خود جستجوی گسترده ای برای یافتن اطلاعات را آغاز می کنند . بنابراین خاطرات هماهنگ با خلق را می یابند .

نکته :

شواهدی وجود ندارد که اثبات کند سازوکارهای متفاوت و تحت شرایط هر یک از راهبردها ، خلق بر قضاوت تاثیر می کند همچنین دلایلی وجود دارد که هر دو نوع سازوکار می تواند همزمان سر منشاء قضاوت هماهنگ با خلق باشد .

نکته :

پردازش یافتاری ، یعنی فرایندهایی شامل تکیه بر یافتارهای تند و سریع و ساده ، میانبرهای استنباطی و حداقل تلاش .

فرایندهای بنیادی یعنی : فرایندهایی که شامل جستجوی گسترده در حافظه و استدلالهای بسط یافته تحلیلی و نظام مند تر .

### خلق چنان عامل تعیین کننده راهبردهای شناختی :

عاطفه جزء اثری که بر محتوای قضاوت دارد می تواند به چگونگی انتخاب راهبردهای شناختی در طول قضاوت تاثیر کند . خلق ناخوش باعث می شود به دو دلیل به پردازش بنیادی روی آوریم :

۱) خلق ناخوش به ما می فهماند مسئله ای داریم که بایستی به آن پردازیم سپس ما منابع شناختی خود را بسیج می کنیم این پردازش عمیق ممکن است به دیگر قضاوت های ما منتشر شود .

۲) خلق ناخوش ذاتاً ناخوشایند است و ما برای فرار از این احساس بد خود را به دامن تکالیف توجه برگردان می اندازیم . ( در مورد خلق خوش که منجر به پردازش ساده شده یافتاری می شود نیز همان دو دلیل صادق است ) .

خلق خوش مجموعه ای از افکار خوشایند را به ذهن می آورد سر و کله زدن با چنین افکاری مجال اندکی برای انجام تکالیف شناختی دیگر باقی می گذارد . بنابراین موجب پردازش یافتاری و دم دستی می شود .

در مورد خلق همچون تعیین کننده راهبردهای شناختی تحت دو عنوان به ادامه موضوع می پردازیم :

۱. خلق و متقاعد سازی
۲. خلق و کلیشه سازی

### ۱. خلق و متقاعد سازی :

وقتی افراد قادر به پردازش نظام مند یک پیام باشند ، « دلایل قوی » بیشتر از « دلایل ضعیف » آنها را متقاعد می کند . افراد وقتی غمگین هستند بیشتر از مواقعی که شاد هستند بیشتر به قوت دلایل در پیام های متقاعد کننده حساس هستند . آزمودنی های غمگین تغییر نگرش شهودی درمقابل دلایل محکم نسبت به دلایل ضعیف نشان دادند در مقابل آزمودنی های شاد در واکنش به هر دو نوع دلایل تغییر نگرش متوسط و مساوی داشتند و نسبت به قوت دلایل حساسیتی نشان ندادند .

نکته :

غم باعث پردازش نظام مند و شادی باعث پردازش یافتاری می شود .  
( اگر بخواهیم افراد شاد پردازش بنیادی داشته باشند بایستی آنها را به این موضوع که : « پیام مورد بررسی اثر روحیه بخش دارد » قانع سازیم ولی افراد غمگین هر تکلیفی را جذاب تر از غوطه خوردن در غم و غصه می یابند ) .

خلاصه اینکه متون علمی مربوط به خلق و متقاعد سازی شواهدی ارائه می دهند مبنی بر اینکه :  
وقتی غمگین هستیم به پردازش نظام مند روی می آوریم ولی وقتی شاد هستیم مایل هستیم از پردازش نظام مند که ظاهراً حال خوش ما را خراب می کند اجتناب کنیم اما اگر روند این پردازش روحیه بخش باشد به احتمال قوی انجامش می دهیم .

### ۲. خلق و کلیشه سازی :

خلق می تواند ، بر میزان تکیه ما به کلیشه ها ، در هنگام ارزیابی افراد اثر کند . اغلب می کوشیم کلیشه ها را طوری در ذهن خود بازسازی کنیم تا نسبت به ما پیش داوری نشود . این خود مستلزم صرف منابع و تلاش است . اگر به حد کافی کوشش کنیم موفق خواهیم شد . اما اگر به پردازش یافتاری سریع و ساده روی آوریم و منابع شناختی ما محدود باشد و سعی کنیم قضاوت ها را سر هم بندی کنیم توانایی ممانعت از کلیشه های ذهنی از بین می رود و بیشتر در قضاوت ها به کلیشه ها وابسته می شویم .  
بنابراین شادی که باعث پردازش یافتاری است باید میزان وابستگی به کلیشه ها را افزایش دهد و شواهد این موضوع را تأیید می کنند .  
همچنین غم استفاده از کلیشه ها را به علت پردازش بنیادی و عمیق کاهش می دهد .  
شادی در مورد های منفی ( مثل مجرم بودن در یک جرم ناخوشایند ) موجب پردازش یافتاری ولی در موارد مثبت ( مثل اهدای جایزه بزرگ ) موجب پردازش بنیادی می شود .  
به همین ترتیب غم در تکالیف منفی موجب پردازش عمیق می شود ولی در پردازش تکالیف مثبت اثری ندارد .

## فصل هشتم

## « کلیشه های ذهنی »

سه آمریکایی سفید پوست یک آمریکایی آفریقایی تبار را در ایالات متحده آن قدر روی زمین کشیدند که مرد ..... . تحقیقات و نظریه های روان شناسی اجتماعی در باره ی کلیشه ها نخست از تمایل به دیدگاهی در باره رخداد این گونه خشونت ها و نفرت های میان گروهی سرچشمه گرفته است . به ویژه تحقیقات به این نکته پرداخت که کلیشه های گروهی چگونه بر قضاوت های افراد در باره اعضای این گروه ها و رفتارشان نسبت به آنها تاثیر می گذارد .

کلیشه ها از سه موضع سرچشمه می گیرد :

۱. کلیشه ها که فرض می شود فراورده فرهنگ غالب جامعه است ، کودکان این کلیشه ها را از والدین ، دوستان و رسانه ها فرا می گیرد .
۲. کلیشه هایی که گمان می رود از نیازهای شخصی عمیق به خصوص نیاز تعلق به گروه خود ، نیاز برتری نسبت به دیگران و ... ناشی می شود .
۳. کلیشه هایی که از فرآیندهای شناختی متعارف برای طبقه بندی همانندی متغیرها ( تغییر همگام ) نتیجه می شود .

## کلیشه چیست ؟

این اصطلاح در سال ۱۹۲۲ توسط والتر لیپمن به حوزه ی روان شناسی اجتماعی معرفی شد . او کلیشه ها را چونان « تصاویر ذهنی » توصیف کرد . گوردون آلپورت در سال ۱۹۵۴ در کتاب خود « ماهیت پیشداوری » کلیشه ها را این گونه تعریف کرد : باوری اغراق آمیز که در ذهن فرد با یک مقوله خاص پیوند خورده است . از دیدگاه شناخت اجتماعی ، کلیشه ها معمولاً ساختارهایی انگاشته می شوند که دانش ، باورها و انتظارات ما در باره ی یک گروه اجتماعی را در بر می گیرد .

## کاربردهای کلیشه ها :

۱. اغلب نظریه پردازان کلیشه ها را آمیخته هایی از دانش انتزاعی در باره ی یک گروه ( وکلا افرادی خوش سخن و پرخاشگرانه ) به همراه مثال هایی از اعضای آن گروه ( همسایه وکیل من ) می دانند .
۲. کلیشه ها معمولاً چونان پیش الگو ارزیابی و گزارش می شود . پیش الگوها فهرست هایی از ویژگی های اسنادی نامربوط است که از نظر سنخیت با یکدیگر متفاوت است .
۳. کلیشه ها از دانش نظری و علّی تاثیر می پذیرد . مثلاً تبعیض و کاهش فرصت های شغلی و اقتصادی گریبانگیر آمریکایی های آفریقایی تبار فرصت های آموزش آنها را محدود کرده و سبب پیدایش فقر و تبهکاری در میان آنان شده است
۴. همانند دیگر مقوله ها کلیشه ها را می توان به شکل سلسله مراتبی سازمان بندی کرد . به گونه ای که مقوله های سطح برین ( آمریکایی های آفریقایی تبار ) شامل زیر مجموعه ای از مقوله های دیگر شود که آنها را « زیرگونه » می نامیم .
۵. کلیشه ها همچنین شامل اطلاعاتی در باره ی « گوناگونی » هستند . اگر گروهی را واجد گوناگونی کم تر ( یک دست تر ) بپنداریم تمایل بیشتری هم خواهیم داشت که کلیشه آن گروه را برای اعضای آن به کار می بریم .
۶. کلیشه های گروهی ، انتظار های ما از اعضای آن گروه را جهت می دهد و بر تعابیر ما از رفتار و خصلت های آنها تاثیر می گذارد .

## فعال سازی کلیشه ها :

در اواسط دهه ۱۹۸۰ آشکار شد که بسیاری از افکار و احساس های ما ممکن است به طور خودکار و به هیچ گونه آگاهی یا قصدی از جانب ما فعال شود و بر قضاوت های ما نیز تاثیر می گذارد .

کلیشه ها به طور خودکار فعال می شوند :

دیواین نشان داد که کلیشه ها به طور خودکار فعال می شوند . او آزمودنی های سفید پوست را به طور زیرآستانه ای در معرض کلمه هایی قرار داد که به کلیشه آمریکایی های آفریقایی تبار ربط داد اما مستقیماً با پرخاشگری ارتباط ندارد . خلاصه این که آزمودنی ها از کلمه هایی که برای آنها نشان داده شده بود ناآگاه بودند و متوجه این نکته نیز نشدند که نسبت به کلیشه آمریکایی های آفریقایی تبار راه اندازی ذهنی شده اند . با این همه ، قضاوت های آنها از این راه اندازی تاثیر پذیرفت . این نکته نشان می دهد که کلیشه ی منفی هنگامی که فعال شود ، به عنوان یک کل و با تمام ویژگی های منفی خود به ذهن می آید .

حتی مشاهده ای لحظه ای چهره های آمریکایی های آفریقایی تبار برای سفیدپوستان کافی است تا کلیشه منفی این گروه را در ذهن خود فعال کنند .

یکی از پیامدهای بسیار نگران کننده در باره فعال شدگی خودکار کلیشه ها این است که منجر به چرخه معیوب و فزاینده ای از واکنش های منفی می شود . به عبارت کلی تر ، یک کلیشه فعال شده می تواند بر رفتار ما نسبت به افراد کلیشه شده تاثیر بگذارد و این موضوع ممکن است واکنش های آنها را نسبت به ما تحت تاثیر قرار دهد یک کلیشه گروهی منفی ممکن است سبب شود که فرد با اعضای آن گروه تحقیرآمیز رفتار کند . که این به نوبه خود ممکن است موجب رفتار تحقیر آمیز آنها با ما شود و بنابراین آن کلیشه تأیید می شود .

### تفاوت های فردی در فعال شدگی خودکار کلیشه ها :

دیواین ← نبود تفاوت های فردی در روند فعال شدگی کلیشه ها  
دیواین استدلال کرد که فعال شدگی کلیشه منفی ، خودکار و اجتناب ناپذیر است و هیچ ارتباطی به باورهای شخصی فرد ندارد ، بر عکس واپس رانی و بازداری این کلیشه ، مستلزم پردازش کنترل شده است . بنابراین افرادی که این کلیشه را باور ندارند و کسانی که می خواهند آن را در ذهن خود بازداری کنند اگر زمان و منابع شناختی کافی برای حذف آن در اختیار داشته باشند می توانند .  
دیواین پیش بینی کرد : که افراد چه آنهایی که پیش داوری دارند و چه آنهایی که پیش داوری چندانی ندارند ممکن است در برخورد با محرک های مرتبط با کلیشه ، کلیشه منفی به طور خودکار در ذهن آنها فعال شود ، اما فقط افراد فاقد پیش داوری بارز می توانند در صورتی که شرایط اجازه واپس رانی آن را بدهد ، اقدام به واپس راندن آن کلیش از ذهن خود کنند .

### وجود تفاوت های فردی فعال شدگی کلیشه ها :

فزیو ← تحقیقات او نشان داد که سفیدپوستان و آمریکایی های آفریقایی تبار ، واکنش های خودکار متفاوتی در مواجهه با آمریکایی های آفریقایی تبار از خود نشان می دهند ، واکنش خودکار سفیدپوستان نسبتاً منفی بود در حالی که واکنش خودکار سیاه پوستان نسبتاً مثبت بود . این نخستین شاخص برای نشان دادن این واقعیت بود که در روند فعال شدگی خودکار کلیشه ها ممکن است تفاوت های فردی معناداری نیز وجود داشته باشد .

افراد دارای پیش داوری زیاد در مقایسه با افراد دارای پیش داوری کم ، به احتمال بیشتری افکار و احساس های منفی را در واکنش به محرک های خنثی که سیاه پوستان را به یاد آنها می آورد به طور خودکار در ذهن خود فعال کردند .

### کلیشه ها را می توان با تلاش فعال ساخت : ( گلیلبرت و هیکسون )

هر چند کلیشه ها می تواند بدون قصد و آگاهی فعال شود ، با این وجود فعال شدن آنها بستگی به دسترسی پذیری منابع شناختی کافی دارد . محرک هایی که به هنگام کافی بودن منابع ، ممکن است زمانی که درگیر کار دشواری هستیم ، ما را به سوی فعال کردن یک کلیشه نژادی سوق ندهد . به عبارت دیگر ، گرفتاری شناختی می تواند فعال شدگی خود به خود کلیشه ها را دچار اختلال کند . نتایج تحقیقات گلیلبرت و هیکسون نشان می دهد که فعال شدگی خود به خود کلیشه ها گریزناپذیر نیست و فقط در صورتی رخ خواهد داد که منابع شناختی کافی در اختیار داشته باشیم .

اسپنسر ← اسپنسر و همکاران او نشان دادند زمانی که محرک های تکمیلی با فعال شدگی کلیشه ها پیوند داشته باشد حتی آزمودنی هایی که از نظر شناختی گرفتار هستند ، نیز کلیشه ها را فعال خواهند کرد . آنها استدلال کردند که یک تجربه اخیر شکست ممکن است با فعال شدگی کلیشه پیوند یابد . چرا که ما پس از شکست ، اغلب می کوشیم با استفاده از کلیشه های منفی برای تحقیر دیگران روحیه ی خودمان را بهبود بخشیم .

نظریه ی خود انگیزی بارگ ← پس از تکرار بسیار تجربه های شکست ، شاید پیوندهایی قوی بین شکست های شخصی و کلیشه های منفی پدید آوریم .



**فعال شدگی کلیشه ها را می توان بازداری کرد :**

مک ری و همکاران او نتیجه گرفتند که افراد از بین دو کلیشه ی کاربرد پذیر ، کلیشه ضعیف تر را واپس می رانند ، تا از رخ نمود حواس پرتی یا تداخل پرهیز کنند .

**سینکلر و کاندا :** نشان دادند که گاه اگر انگیزه لازم را داشته باشیم ، می توان کلیشه ها را از فعال شدن بازداشت . یعنی انگیزه می تواند روند فعال شدگی خود به خودی کلیشه ها را متوقف کند .

به علاوه انگیزش می تواند سبب شود که افراد بین چندین کلیشه کاربرد پذیر برای یک فرد ، دست به انتخاب بزنند و آنهایی را که برداشت مطلوب آنها از آن شخص را تأیید می کند فعال سازند و کلیشه های مخالف آن را بازداری کنند .

**مثال :** آزمودنی هایی که یک پزشک سیاه پوست از ایشان تعریف کرده بود و بنابراین انگیزه داشتند او را آدم قابلی ببینند ، کلیشه سیاه پوستان را بازداری و کلیشه ی پزشکان را فعال کردند .

**کلیشه های واپس رانده ممکن است باز گردد :**

مک ری و همکاران او طی تحقیقاتی پیامدهای واپس رانی یک کلیشه را برای دسترسی پذیری و به کارگیری بعدی آن مورد بررسی قرار داد . تحقیقات آنها آشکار کرد که واپس رانی اولیه یک کلیشه ، به افزایش میزان فعال شدگی و کاربرد آن در موقعیت های بی درنگ بعدی انجامید به عبارت دیگر ، پس از تجربه واپس رانی کلیشه از ذهن ، دسترسی پذیری کلیشه واپس رانده ، بسیار افزایش می یابد .

تحقیق دیگر آنها نشان داد که افزایش دسترسی پذیری کلیشه ممکن است بر رفتارهای فرد نیز تسری پیدا کند . این تحقیق و تحقیقات دیگر نشان می دهد زمانی که دیگران از ما می خواهند کلیشه هایی را واپس برانیم ، قادریم در آن لحظه به طور موثری این کار را انجام دهیم . اما زمانی که به کارگیری می پردازیم و دیگر نمی کوشیم آن کلیشه را واپس برانیم ، با شدتی بیشتر از زمانی که آن را واپس رانیدیم ، به ذهن ما هجوم می آورد .

**کاربرد کلیشه ها :**

۱. تغییر تعابیر ← خطای اسناد دهی

۲. تغییر استانداردها

کلیشه ها معنای اطلاعات مربوط به یک فرد را تغییر می دهد .

کلیشه های ذهنی یک فرد ممکن است سبب شود که رفتار مشابه ، به دو صورت مختلف تعبیر شود .

به نظر می رسد زمانی که رفتارها به نحوی مبهم است ، یک رفتار واحد زمانی که از فرد متعلق به گروه کلیشه شده متفاوت سر بزند کاملاً متفاوت تعبیر می شود .

تحقیقات نشان داد که کلیشه های هم پیوند با نژاد ، طبقات اجتماعی یا شغل می تواند به یک رفتار واحد مبهم معناهای مختلفی ببخشند . متأسفانه بی عدالتی هایی که اعضای گروه های اقلیت نژادی در ایالات متحده به طور روزمره از آنها رنج می برند ، نیز بر این نتیجه گیری صحه می گذارد .

حتی اگر کلیشه ها بر شیوه مقوله بندی یک رفتار تاثیر بگذارد ، باز هم ممکن است معنای آن را از طریق تاثیر بر شیوه تشریح آن ، تغییر دهد . شیوه ای که فرد رفتار دیگران را تعبیر می کند ممکن است به عضویت آنها در گروه اجتماعی فرد بستگی داشته باشد . رفتار یک هم گروه ممکن است با عبارات مثبت تر از رفتار یک غریبه توصیف شود . یک رفتار منفی زمانی که از یک هم گروه سر بزند شاید بیشتر به عوامل موقعیتی و نه به شخصیت زیرساز فرد عمل کننده نسبت داده شود .

چنین الگوی متفاوتی از اسنادها که گاهی « خطای اسناددهی » نامیده می شود ممکن است ناشی از این نکته باشد که افراد از گروه خودشان درمقایسه با گروه های رقیب ، کلیشه های مثبت تری در ذهن دارند .

**تغییر استانداردها :**

کلیشه های جنسیتی و نژادی سبب پدیدآمدن استانداردهای متفاوتی می شود . نمره ۸۰٪ درس انگلیسی ممکن است برای یک مرد « عالی » تلقی شود در حالی که برای یک زن نمره « خوب » در نظر گرفته شود چرا که با استانداردهای بالاتری ارزیابی می شود .

بنابراین حتی اگر اصطلاح ذهنی یکسانی یعنی « خوب » بودن را برای توصیف عملکرد مشابه یک زن و مرد به کار ببریم ، باز هم امکان دارد که ارزیابی های ما از عملکرد آنها از کلیشه های جنسیتی تاثیر بپذیرد .

یک تحقیق تاثیر این گونه تغییر استانداردها بر ارزیابی ذهنی نشان داد اگر خواسته شود که ارزیابی های خود را بر اساس یک مقیاس عینی نظیر یک حرف از حروف الفبا انجام دهیم ، آشکار خواهد شد که ارزیابی های ما در اصل متأثر از کلیشه های جنسیتی است . اما در ارزیابی های ذهنی اثری از چنین قضاوت های کلیشه خیز به چشم نمی خورد .

### استفاده از کلیشه ها در حضور اطلاعات فردی :

بارها اثبات شده است که اگر تمام آنچه را که در باره یک شخص می دانیم این باشد که وی عضو یک گروه خاص است ، کلیشه هم پیوند با این گروه بر برداشت ها در باره این فرد تاثیر خواهد گذاشت . در آغاز آن لاکسلی و همکاران او استدلال کردند از آن جا که کلیشه ها با نسبت های پایه معنا پیدا می کند ( یعنی این احتمال او می دهد که اعضای گروه های مختلف ، باید رفتارهای و خصلت های متفاوتی نیز داشته باشند ) . باید همانند نسبت های پایه نیز عمل کند . با این وجود ، متأسفانه به رغم آنکه یافته اصلی در تحقیق لاکسلی و همکاران او بارها تأیید شده است ، دیگر یافته ها دامنه شرایط لازم برای تحقق این امر را به طور اساسی محدود ساخته است . مردم اغلب ، کلیشه ها ( یا هر گونه اطلاعات مربوط به نسبت پایه ) را با اطلاعات فردی دیگر درهم نمی آمیزند . در عوض ، وقتی که آنها اطلاعاتی فردی در باره یک فرد کلیشه شده را در اختیار دارند ، برداشت های آنها از آن فرد فقط بر این اطلاعات استوار شود و کلیشه مورد نظر را نادیده می گیرند ، به ویژه زمانی که کلیشه نسبتاً ضعیف و اطلاعات فردی نسبتاً قوی باشد ، اما حتی زمانی که افراد در انسجام و یگانه سازی کلیشه ها با اطلاعات فردی ناکام می مانند باز هم کلیشه ها به شیوه های دیگر برداشت افراد تاثیر می گذارند .

اطلاعات مبهم در برابر اطلاعات غیر مبهم : اگر هر گونه اطلاعات فردی مرتبط در باره یک فرد کلیشه شده در اختیار داشته باشیم ، شخصیت این فرد را فقط بر اساس اطلاعات فردی ارزیابی می کنیم . اما با این وجود ، کلیشه ها می تواند بر قضاوت های ما در باره فرد مورد نظر ، موثر واقع شود چرا که تعیین کننده چگونگی فهم و تعبیر ما از آن اطلاعات فردی است . اگر اطلاعات فردی مبهم و دارای زمینه مناسب برای تعبیر مختلف باشد کلیشه ها حتی با وجود اطلاعات فردی می تواند تاثیر نیرومندی بر برداشت های افراد به جا بگذارد ، بسیاری از رفتارهای اجتماعی می تواند تعبیر مختلفی داشته باشد .

### قضاوت در باره خصلت ها در برابر پیش بینی رفتاری :

کلیشه ها می تواند بر پیش بینی های ما در باره رفتارهای خصلتی یک فرد تاثیر بگذارد ، حتی زمانی که تاثیر آنها بر خود آن خصلت به واسطه وجود اطلاعات فردی کاهش یافته باشد ، چرا که پیش بینی های رفتاری می تواند از دیگر جنبه های مربوط به کلیشه های تاثیر بپذیرد که توسط رفتارهای آن شخص از میان نرفته است .

### توانایی ذهنی و کاربرد کلیشه ها :

گالن بودن هاوزن در این زمینه تحقیق هوشمندانه ای انجام داد و استدلال کرد که اگر افراد به هنگام کاهش توان ذهنی خود ، به استفاده از کلیشه در باره دیگران روی آورند . بنابراین احتمال زیاد باید در طول ساعات « افت » خود در روز نیز از کلیشه های خود استفاده کنند . با کاهش توان ذهنی ما ، میزان استفاده از کلیشه ها افزایش می یابد . به درستی روشن نیست که وقوع این پدیده به این دلیل است که نبود منابع کافی ، توانایی ما برای پردازش کامل اطلاعات فردی جایگزین را دچار وقفه می کند یا به این علت است که توانایی ما در واپس رانی و بازداری کلیشه ها را از بین می برد . اما به خوبی می دانیم که به هر دلیل زمانی که خسته ذهن مشغول یا زیر فشار زمانی هستیم ، برداشت های ما در باره افراد کلیشه شده به احتمال زیاد ممکن است از کلیشه های ذهنی ما تاثیر بپذیرد .

### کاربرد و بازداری انگیزه مند کلیشه ها :

مجموعه ای از تحقیقات انجام شده توسط استیون فین و استیون اسپنسر شانگر آن است که زمانی که انگیزه یافته ایم تا حس ارزش خویشتن را در خود احیا و تقویت کنیم . به احتمال زیاد در مورد افراد کلیشه شده از کلیشه های منفی استفاده می کنیم . به احتمال زیاد ما زمانی از کلیشه های منفی استفاده می کنیم که در وضعیت بدی باشیم ، چرا که به تجربه آموخته ایم که تحقیر دیگران می تواند سبب شود که احساس بهتری به خود ما دست بدهد . انگیزه های حامی خویشتن می تواند سبب شود که ما آن دسته از کلیشه های منفی را به کار ببریم که در شرایط دیگر از آنها استفاده نمی کنیم .

**پردازش زنجیره ای و پردازش موازی کلیشه ها و اطلاعات شخصی :**

وقتی با فرد کلیشه شده ای مانند پیش خصومت ها برخورد کنیم که علاقه شخصی چندانی به وی نداریم ممکن است توجهی به تفاوت‌های جزئی ظاهری و رفتاری او با دیگران نکنیم، مگر این که ویژگی های خیلی غیر معمول یا عجیب باشد. شواهدی وجود دارد که نشان می دهد زمانی که اطلاعات فردی در باره یک فرد کلیشه ای با انتظارات افراد متضاد داشته باشد و نیز زمانی که افراد دارای این انگیزه باشند که او را به شیوه ای دقیق ارزیابی کنند یا بشناسند توجه بیشتری به اطلاعات فردی نشان می دهند. مدل نظری مشابه پیرامون شکل گیری برداشت ها یعنی « مدل پیوستار » سوزان نیسک و آستین نیوبرگ وصل « پردازش دوگانه » مرلین بروئر است. هر دو بین فرآیندهای کلیشه پایه و اسناد پایه تمایز قائل اند. به علاوه نیوبرگ و نیسک دسته ای از فرآیندهای واسط را نیز شناسایی کرده اند که به واسطه آمیزه ای از کلیشه ها و اطلاعات فردی در شکل گیری برداشت ها نقش ایفا می کند. اما بروئر در مدل خود به شیوه جایگزین توجه کرده که جنبه شخصی شده دارد که در آن کلیشه ها به عنوان یکی از چندین ویژگی فرد عمل می کند و برداشت ها ادغام ( کلیشه ها، رفتارها و خصلت ها ) است. در مرحله ابتدایی برداشت ها منحصرأ بر اساس کلیشه هاست اگر افراد انگیزه مند باشند تا برداشت عمیق تری از آن فرد پیدا کنند یا اگر نتوانند بی درنگ ویژگی های اسنادی یا رفتار فرد را با کلیشه خاصی از ذهن وقف دهند. ممکن است به برداشت کایشه پایه یا « برداشت شخص شده » روی آورند. مدل پردازش موازی کاندو و پل تاگارد می گوید که کلیشه ها همراه با اطلاعات فردی به طور همزمان بر برداشت های فرد تاثیر می گذارد. نکات مشترک زیادی بین مدل زنجیره ای و موازی وجود دارد. پیش بینی هر دو مدل این است که کلیشه ها در شرایطی که اطلاعات فردی صرفاً به چشم نیامده بر برداشت اثر می گذارد. هر دو مطرح می سازد که اگر شخص پیش از آن که اطلاعات فردی را درک کند، از وود کلیشه ها آگاه شود، این کلیشه ها بر برداشت او تسلط پیدا می کند.

**فرض مدل زنجیره ای** این است که شما ابتدا افراد را از دریچه دید یک کلیشه برجسته، پردازش می کند و سپس مضمون های آن کلیشه ها را با جنبه های مختلف آن رفتار تطبیق می دهید البته زمانی این کار را می کنید که به آن شخص علاقه خاصی دارید یا زمانی که نتوانید رفتار را با کلیشه سازگار کنید، بر عکس فرض مدل موازی این است که کلیشه و رفتار همزمان، برداشت های شما را تحت تاثیر قرار می دهد.

**چشم انداز خود هدف :**

فردی که مورد کلیشه پردازشی واقع شده است چه احساسی دارد ؟

**ابهام اسنادی :**

در تحقیقی که توسط جیمز کروکرو همکاران او در حوزه ابهام اسنادی انجام شد نشان داد که اگر شما واکنش های دیگران را خود را ناشی از پیش داوری قلمداد کنید می توانید آنها را فاقد اعتبار ببینید. افراد آن حوزه می توانند این انتقاد را نه به دلیل بی کفایتی های شخصی که از روی پیش داوری قلمداد کنند. چنین اسناددهی هایی می تواند از عزت نفس فرد حفاظت کند اما هزینه ی آن این است که ممکن است مانع شود که فرد درس هایی مهم از واکنش های منفی درست بیاموزد.

**تهدید کلیشه ها :**

شکست به تهدیدی دو سویه برای افراد کلیشه شده تبدیل می شود شکست نشان می دهد که نه تنها خود آن افراد بی استعداد هستند بلکه نژاد یا جنس آنها نیز پست تر است. متأسفانه ترس و اضطراب حاصل در کارآیی و عملکرد افراد اختلال ایجاد می کند و سبب می شود که افراد کلیشه شده منفی، کلیشه مورد نظر را تأیید کنند. کلود استیل اصطلاح « تهدید کلیشه » را برای اشاره به این ترس پیشنهاد کرد. یافته ها نشان می دهد تهدید کلیشه را می توان از میان برداشت. بر اساس تحقیق استیل و همکاران او چنین استدلال شد که مهم پدید آوردن محیطی حمایتی برای افراد کلیشه شده است، بی آنکه در یابند به دلیل عضویت آنها در آن گروه خاص به چنین محیطی هایی محتاج هستند.

**پایندگی و تغییر کلیشه ها :** کلیشه ها می توانند بر شیوه برداشت دیگران از اعضای گروه های انگ زده و رفتارشان با آنها تاثیر بگذارد، حتی افرادی که هیچ نسبت پیش داوری ندارند، ممکن است ناخواسته افراد کلیشه شده را از دریچه کلیشه های منفی ببینند بی آنکه خود را از این موضوع آگاه باشند.

**چرا تغییر کلیشه ها دشوار است ؟**

**فرضیه تماس :** تماس های اجتماعی بین افراد گروه های اقلیت و اکثریت جامعه ، پیش داوری ها را کاهش خواهد داد البته هر نوع تماسی چنین خاصیتی ندارد .

**گوردون الپورت** در سال ۱۹۵۴ پیشنهاد کرد ، برای کاهش پیش داوری ها ، برقراری تماس باید بین افراد هم ترازو برای نیل به هدف مشترکی باشد .

کلیشه های منفی اغلب در مقابل تغییر مقاوم است ، حتی با وجود ترفندهای پیچیده از جمله همکاری نزدیک بین اعضای گروه های کلیشه شده در دوره زمانی طولانی .

**استثنا دانستن افراد ضد کلیشه :**

وقتی با عضوی از هر گروه اجتماعی دیگر که با کلیشه شما از آنان گروه ناهمخوان است ، برخورد می کنید ممکن است با « **حصار کشیدن دور** » آن فرد همچنان به کلیشه خود پایبند بمانید . مفهوم « **جدا کردن زیر گروه** » توضیح می دهد که چطور کسی می تواند به رغم آنکه ادعا می کند « **برخی از بهترین دوستان من یهودی ( یا عضو کلیشه های منفی دیگر ) هستند** » می تواند دچار پیش داوری باشد . « **بهترین دوستان** » صرفاً نمونه استثنایی آن گروه نامطلوب پنداشته می شوند .

اگر تمام افراد ناهمخوان با کلیشه در یک ویژگی اسنادی دیگر مشترک باشند که دلیلی موجه برای استثنا دانستن آنها به حساب آید استثنایی قلمداد کردن آنها نیز آسان تر است .

افرادی که از یک بعد با کلیشه گروه خود در تضاد هستند اگر در تمام جنبه های دیگر با کلیشه گروه همخوان باشند به احتمال بیشتری سبب می شوند ما کلیشه ها را اصلاح کنیم .

مستثنا دانستن افراد ضد کلیشه اغلب ناشی از تلاشی فعال برای حفظ کلیشه های ذهنی است . به این دلیل که کلیشه ها به ما کمک می کنند که نظم اجتماعی ، رفتار تبعیض آمیز یا حس برتری خود بر دیگران را توجیه کنیم . دلیل دیگر این که کسی که از یک کلیشه ریشه دار تخطی می کند ، ممکن است آن قدر تعجب آور و نامحتمل به نظر برسد که بکوشیم رفتار او را به نحوی توجیه کنیم درست مثل زمانی که به اطلاعاتی بر می خوریم که به نحوی با انتظارات قبلی ما در تضادند ویژگی های خنثی ، تعمیم ویژگی های فرد ضد کلیشه را متوقف می کند چرا که به عنوان دلایلی برای مستثنا دانستن او عمل می کند .

هر چه بیشتر افراد از کلیشه گروه خود تخطی کنند به احتمال کمتری موجب تغییر در کلیشه ها می شوند . نکته نگران کننده این است که هر چه کلیشه ها از یک گروه نادرست تر ( غیر دقیق تر ) باشد ، احتمال تغییر خود به خود « **پس از رویارویی با اعضای آن گروه نیز کمتر** » است . افرادی که کمی با کلیشه گروه خود در ذهن ناظر ناهمخوان هستند می توانند موجب تغییر در کلیشه ها شوند . به رغم دشوار بودن تغییر کلیشه ها از راه مداخله های کوتاه مدت بررسی سوابق تاریخی و یافته های برآمده از تحقیقات طولی نشان می دهد که در دوره های زمانی طولانی تر امکان بروز تغییرات عمده در کلیشه ها نیز وجود دارد .